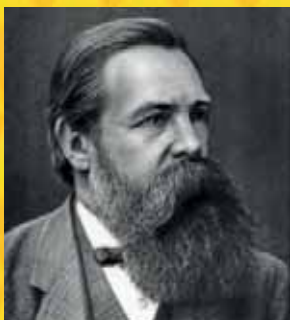


در صفحات دیگر:

از انگلس:



نظام مردها

از: منصور حکمت



* طلوع خونین نظم نوین جهانی

* پیامدهای جنگ خاورمیانه

رویدادهای کردستان عراق

* درباره بحران خاورمیانه

از آذر ماجدی:

جنگ در اوکراین. روسیه و ناتو

دنیا در یک دوراهی خطرناک!

مهندسی تصاویر در پس بحران اوکراین

وقتی به بحران اوکراین نگاه میکنیم، متوجه میشویم در سطح جهان و بویژه در جهان غرب، تصویری، در یک حالت هیپنوتیزم گونه، جا بجا شده است.

در پی قتل جرج فلوید در آمریکا، جنبش عظیمی آمریکا و سراسر اروپا را در بر گرفت. نمادهای برده داری، که استثمار کار مزدی و سلطه سرمایه آنها را "مدرنیزه" و در ابعاد جهانی گسترش داده است، بزیر کشیده شدند. آن حرکات فقط در مخالفت با چند مجسمه نبود، علیه اساس برده داری در شرایط حاکمیت استبداد سرمایه بر کار و نیروی کار بود. نه فقط مجسمه "کریستف کلمب" به عنوان پدر خوانده استقرار بردگی سیاه پوستان در خود آمریکا بزیر کشیده شد، بلکه در انگلستان، بلژیک و فرانسه بانیان تجارت بردگی و سیاستهای مستعمراتی بزیر کشیده، آتش زده و به دریا سرازیر و یا تخریب شدند. اتفاقات در آمریکا حکایت از یک تعرض بنیادی تر داشت:

به دستور «نانسی پلوسی» رئیس مجلس نمایندگان آمریکا، تصاویر ۴ نفر از روسای پیشین مجلس این کشور که یادآور دوران برده داری بودند از روی دیوارهای کنگره برداشته شد. با تشدید واکنشها به نژادپرستی در آمریکا، چند مجسمه چهره‌های دوران برده داری آمریکا برچیده شدند. به گزارش شبکه تلویزیونی سی ان ان، فرماندار ایالت ویرجینیا اعلام کرد قصد دارد مجسمه‌های یکی از فرماندهان ارتش آمریکا در دوران جنگ داخلی این کشور که موافق برده داری بود برچیده شود.

در این زمینه بود که جهان آکادمی و ورزش حرفه ای همگام با سیاستمداران «عاقل»، آن خروش در اعماق جامعه را برسمیت شناختند و به طبقه حاکم هشدار دادند. در پی کشته شدن جرج فلوید، بر تی شرت



ورزشکاران حرفه ای، که میلیاردی هم هستند، و بانرهای سالن مسابقات شعارهای: «برابری» (equality) و «رالی تانوالی» (rally the valley) را پر کنید" بر فضای مسابقات بسکتبال حرفه ای آمریکا (NBA) نقش بستند.

در دوران بحران کرونا، وضعیت ناپایدار حقوق شهروندان در پی بیکارسازیها و همزمان برجسته شدن شکاف بین اقلیتی انگشت شمار تریلیاردی با انبوه جمعیت فاقد ابتدائی ترین امکانات زندگی و حق بیمه و بازنشستگی، چنان هراسی از یک طغیان اجتماعی را در مغز و قلب حکام دامن زد که چاره ای ندیدند جز اینکه به آن خواست سوسیالیسم در اعماق "تملق" بگویند؛ وعده برخی رفرم ها را رسماً بیان کنند. این بیدار شدن غول سوسیالیسم در مهد عروج خود، با توجه به دنیای پس از فروپاشی دیوار برلین، زنگ خطری هشدار دهنده بود. این موج را دیگر نمیتوانستند با اشاره به "اردوگاه پیمان ورشو" و انضمام برخی از کشورهای اروپای شرقی به روسیه فاتح در جنگ علیه فاشیسم و "تقسیم برلین" و به عبارتی دیگر انقیاد "برخی از تمدنهای دیرین غربی تحت دیکتاتوری شرق" و مسلح به زرادخانه اتمی پس بزنند و یا تحت کنترل بگیرند. آن دنیا عملاً فروپاشیده بود و بسیاری از کشورهای اقمار قطب "دیکتاتوری"، به اروپای واحد و دامن ناتو و دمکراسی برخاسته از بمباران بلگراد در سال ۱۹۹۹ بازگشته بودند.

در این متن است که باید بحران اوکراین و "تجاوزات پوتین" را به حق حاکمیت اوکراین و تعرض به ارزشهای "دمکراسی" در اوکراین و غرب را در نظر گرفت. غرب بشدت نیازمند یک بهانه و یک مستمسک برای پس زدن آن موج سوسیالیسم واقعی در کشورهای خود بود.

و اگر سیر رویدادها را به دقت تعقیب کنیم متوجه خواهیم شد که غرب و آمریکا بویژه در تحریک روسیه و پوتین برای دست زدن به اقدام نظامی، بسیار نقشه مند حرکت کرده اند. ظاهر بحث این است که گویا پوتین از درخواست اوکراین برای پیوستن به ناتو، ناراضی و احساس خطر کرده است. بحث ها این بود که دولت اوکراین باید انضمام "کریمه" را به روسیه و نیز دو ایالت دیگر که در دنباس اعلام خودمختاری یک جانبه کرده اند، "لوهانسک" و "دونتسک"، برسمیت بشناسد. هنری کیسنجر، از همان آغاز بحران اوکراین و کودتای دست راستی و شبه فاشیستی علیه دولت پرو روس در اوکراین، به زمامداران آمریکا توصیه کرده بود، که نباید خواهان پیوستن اوکراین به ناتو باشند، چه، از نظر او روابط دیرین و تاریخی و «فرهنگی» تنگاتنگی بین مردم روسیه و اوکراین وجود

دارد. با اینحال، دیدیم که غرب و خود آمریکا، فی الحال و حتی بدون پذیرش درخواست اوکراین، این کشور را متحد ناتو بشمار می آورند. غرب و بویژه آمریکا، به این ترتیب در تحریک پوتین به حرکتی از موضع ضعف و در تنگنا و در حلقه محاصره و پیشروی ناتو و حکومت نازنین اوکراین به مناطق سنتا تحت نفوذ خویش، نقش اساسی داشتند. خیلی روشن است اگر پوتین در آن شرایط «تهاجم» را آغاز نمیکرد، با پیوستن اوکراین به ناتو، قطعاً این اوکراین و ناتو بودند که ادعای خود بر کریمه، و لوهانسک و دونتسک را، جدی تر و از موضع قدرت مطرح میکردند که در آن صورت باز هم «حرکت تجاوزکارانه» پوتین را دامن میزد. در هر حال و در هر صورت نقشه حرکت دفاعی و از موضع استیصال پوتین در برابر تعرض ناتو، سر جای خود بود. چه، در هر حال واضح بود که این غرب و اوکراین بودند که، نه اکنون که چندسال است چاقو و قمه بدست سرکوچه را قرق کرده اند.

اکنون برای هر کس، که عقل خود را از مغز به چشم و از تعقل به تحریک احساسات زودگذر تغییر نداده است، روشن است که غرب و آمریکا و دستگاههای مهندسی افکار آنان و میدیایها و «تحلیلگران» نوکر و چشم به دهان این دوایر، در فوکوس سازی بر موضع «قلدرانه»، «شرقی» و تجاوزگر پوتین، و چرخاندن افکار عمومی به سمت سیاستهای دنیای جنگ سرد، نقشه مند حرکت کرده اند. اروپا محوری و نوعی نژاد پرستی اروپا محور را در قبال تحرک دگر باره «دیکتاتوری شرقی» پوتین چنان دامن زدند که تصویرها را کلا زیر و رو کردند. آن موج در اعماق که متوجه «شکاف» طبقاتی در خود غرب بود را با دامن زدن به یک هجوم ناسیونالیسم اروپا محور، تا اندازه ای پس زدند. شعارهای «برابری» و "پر کردن شکاف" بر تی شرت ورزشکاران حرفه ای به تبع از «باشگاههای» مربوطه یکباره عوض شد. همه پرچم اوکراین را زمینه آرم تیم و باشگاه خود ساختند و چشمها در میان قشر آکادمی و ورزشکاران حرفه ای و سیاستمداران «عاقل» و نان به نرخ روز خور، از تلاطم امواج در اعماق فاصله گرفتند.

حتماً یادمان هست که یک حربه و «بهانه» حکومت تاچر برای منکوب کردن نهانی اعتصاب معدنچیان انگلیس، تحریک ناسیونالیسم انگلیسی به بهانه «تجاوز» آرژانتین به جزایر فالکلند بود؟ و ناسیونالیسم که در میان کارگران انگلیسی نیز ریشه دار بود، سمّ خود را به جنبش کارگری و «چپ» بریتانیا وارد کرد و کارگران معدن ذغال سنگ را پس از مصافهای سخت و تحمل جریمه های سنگین و دودستگی و نفرت ناشی از اقدامات اعتصاب شکنان، زمینگیر کرد.

سوال این است که آیا با قربانی کردن تعدادی دیگر از شهروندان که هیچ ربطی به سناریوهای دو طرف کشمکش و بحران ندارند، آیا غرب و آمریکا قادر خواهند بود تصویر های این دوره گذرا را به شهروندان خود برای مدتی دیگر بخوراند؟ آیا جهان غرب و اکثریت قریب به اتفاق شهروندان، خواست و مطالبه برخاسته از تلاطم در اعماق را برای «برابری» و «پر کردن شکاف اجتماعی» به جمال گل نازنین «دمکراسی» که در یک جنایت جنگی دیگر علیه بشریت متمدن، شکوفا شده است، بایگانی خواهند کرد؟ آیا «ناتو»، با فتح آخرین سنگرها از آوار بجامانده دیوار برلین، در برابر یک غول عظیم اجتماعی و طبقاتی که در خود غرب و علیه بنیادهای بردگی مزدی و مدرن سرمایه داری سر برافراشته است، دچار تردید، شکاف و فروپاشی نخواهد بود؟

ریشه عمیق خشم میلیونها برده جهان سرمایه، آن هم در یک قدمی کاخ ها و مقرهای برده داران بسیار "دمکرات"، با پیچیده ترین دستگاههای مهندسی افکار و کنترل و سانسور شهروندان و مثله کردن حقیقت، قطعا خشک نخواهد شد. این خشم تلنار شده با فروکش کردن فضای هیستریکی که دنیای سرمایه با احضار روح خدایان دوران سپری شده جنگ سرد، قصد دارند از این ستون تا آن ستون فرجی برای تحکیم و بقاءسلطه بردگی مزدی جستجو کنند، زیر پایشان را در "خانه" داغ خواهد کرد. خاصیت و ظرفیت "دمکراسی" برای تداوم خرافاتی کردن اذهان مردم در برابر "تهدید" خفقان شرقی، با فروپاشی دیوار برلین همانوقتها رنگ باخت. غرب و آمریکا بروی خود نمی آورند که این پوتین "متجاوز"، همه ارزشهای طبقه بورژوا و سرمایه دار، از مذهب و کلیسا گرفته تا تقدس بازار و کارگر ارزان را گاه فراتر از خود زمامداران غرب پاس داشته است. شیطان سازی از این "شریک" تازه، در راستای پیاده کردن سناریوهائی است که مورد اشاره قرار گرفت.

با همه اینها تلاش برای بازسازی دستگاه تولید انبوه خرافه، آنها در اوضاعی که آخرین ویرانه های بلوک فروپاشیده، بی پرده و عیان به ناسیونالیسم، پرچم واقعی طبقه بورژوا در همه عالم، روی آورده است و سالهاست که سوسیالیسم از هر نوع آن را تقبیح است، گره بر باد است.

ایرج فرزاد

۸ مارس ۲۰۲۲

غرب و آمریکا میدانند و میدانستند که پس از فروپاشی دیوار برلین، اعاده یک شبهه بلوک «شرقی»، اگر نه بکلی ناممکن که بسیار نامحتمل است. با اینحال برای غرب و آمریکا، مهمترین مساله برگرداندن موج سوسیالیسم نه در پس دیوارها که در بیخ گوششان، نقطه حرکت و سناریویی جدی بود.

و متاسفانه، «چپ»ی که سنتا مرغ عزا و عروسی تحولات سیاسی است، اینجا هم عقل خود را از مغز به احساسات «دمکراتیک» و ضد دیکتاتوری سپرد. این چپ و این نوع از «سوسیالیسم» در دم گرفتن با تصویری که سران کشورهای سرمایه داری از بحران اوکراین در سناریوها مهندسی کرده بودند، به یک مسابقه مضحک وارد شدند. فلان «فعال کارگری» و طرفدار دو خرداد و «اصلاح طلبان» در ایران، شناسنامه ضد کمونیستی را در پوشش فاصله گرفتن از «موضع ایدئولوژیک»، متعلق به "جهان سپری شده"، روی میز گذاشت و فلان روشنفکر هپروت هم فرمود که پوتین، «پرورش یافته بلشویسم» است!

از این نظر وارد شدن به مسابقه «محکومیت» پوتین، فقط بازی در میدان سناریوهای چندین ساله دولتهای غربی و ماشین مهندسی افکار آنها است. روشن است که نه پوتین حتی کوچکترین ربطی به همان «سوسیالیسم واقعا موجود» دارد، که خود بارها اذعان کرده است، بلکه در یک توهم به قدرت ناسیونالیسم روسی، به «تله» ناتو و غرب افتاده است؛ و نه غرب بطور واقعی از اعاده قدرت «مخوف» دیکتاتوری «شرق»، نگران است. در این معادله، و در راستای سناریوها و یا توهمات خود، برای هر دو سو مهم نیست که شهروند معمولی و سرباز روسی و یا اوکراینی قربانی شوند. به باور من بسیار بعید است که پوتین بتواند با توهم به قدرت جاذبه ناسیونالیسم روس و از «پس انداز» ناموجود و خیالبافانه خاطرات جنگ ضد فاشیستی شوروی سابق، نیروی قابل توجهی را پشت سیاستهای خود بکشد. نارضایتی در میان خود مردم روسیه، و در میان نیروهای مسلح تشدید خواهد شد و بیم یک شکاف و انشقاق، ناسیونالیسم روس را در برابر تعرض «دمکراسی» غربی که آن را «تمدن» در قبال بی تفاوتی دیکتاتوری شرق آراسته اند، زمینگیر خواهد کرد. پوتین، به توهمی شبیه به توهم صدام حسین به ناسیونالیسم عرب در دوران جنگ خلیج در سال ۱۹۹۱ دچار شده است که بر اثر یک شکست سخت، مجبور خواهد شد سند تسلیم شبیه به سندی که صدام با «شوراتسکف»، فرمانده آمریکائی عملیات توفان صحرا، از موضع ضعف، پذیرفت امضاء کند. و این نیز چون سناریو عملیات توفان صحرا، در سناریو آمریکا و غرب در مورد بحران اوکراین، از قبل طراحی و پیش بینی شده است.

طلوع خونین نظم نوین جهانی

جنگ آمریکا در خاورمیانه

با آنچه در خلیج می‌گذرد و با روایتی که رسانه‌ها از آن بدست می‌دهند الحق که باید از اینکه دنیای امروز دنیای دورویی، اخلاقیات دلبخواهی و معیارهای دوگانه است شکرگزار باشیم. تصور کنید اگر بنا بود همه قطعه‌نامه‌های سازمان ملل با همین درجه عزم و قاطعیت به اجرا در آیند چه آشوبی بپا می‌شد. تجسم کنید که فقط برای نمونه چند هزارتن بمب می‌بایست بدلیل اشغال سرزمینهای فلسطینی و رفتار ضد انسانی با مردم فلسطین روی اسرائیل ریخته می‌شد، یا روی آفریقای جنوبی، بخاطر امتناعش از برسمیت شناختن هویت انسانی اکثریت ساکنین‌اش، یا روی خود آمریکا، برای چندین دهه اربعاب بی‌وقفه بشریت. تصور کنید که از کار انداختن سلاحهای نابودی جمعی که در آمریکا، شوروی، چین، فرانسه، انگلستان، اسرائیل و هر کشوری که وسعش می‌رسد انبار شده است به چند فقره پرواز جنگنده‌ها و بمب افکن‌ها و شلیک چند موشک کروز نیاز می‌داشت. فکر کنید اگر واقعا بنا بود از کنترل انحصاری نه فقط بر نفت، بلکه همچنین بر گندم، تکنولوژی، اطلاعات، دارو و غیره جلوگیری کنیم چه جنگهایی می‌بایست برپا شود. اگر بنا بود همه دیکتاتوری‌ها محاصره شوند چه تعداد کشتی لازم می‌شد. اگر بنا بود همه جنایتکاران جنگی، مستقل از نژاد و عقیده و ملیت و آداب معاشرتشان محاکمه شوند به چه تعداد قاضی و سالن دادگاه نیاز بود. تصور کنید که اقدام برای رام کردن همه ابرقدرت‌های دست به ماشه در سطح جهانی و منطقه‌ای محیط زیست را با چه خطرات عظیمی روبرو می‌کرد. و بالاخره هزینه مالی اینها را در نظر بگیرید. هیچ ژاپن و عربستان سعودی‌ای نمی‌توانست آنقدر پول رو کند. واقعا کابوسی می‌شد. هم‌میتور که هست خوب است، امن‌تر است. بیایید به کارناوال خودفریبی و خودپرستی قومی اروپایی - آمریکایی بپیونیم. بیایید در شوق و ذوق کودکانه «مخبرین بیطرف» و مفسرین تلویزیونی «متخصص» مان، در بازیهای جنگی کامپیوتری جدیدشان در عالم واقعی، سهیم شویم.

یا شاید هم نه. بجای این بهتر است خود را از مفروضات و توجیهاتشان خلاص کنیم و به مسائل واقعی این جنگ توجه کنیم. این جنگ بر سر دموکراسی و دیکتاتوری نیست. کشتن و معلول کردن هزاران تن از مردم عراق و خراب کردن خانه و مدرسه و کارخانه‌شان بر سرشان برآستی روش مهوعی برای نجات آنها از ستم سیاسی است. این جنگ ربطی به جلوگیری از محروم شدن غرب از نفت ندارد. تملک نفت بازم بیشتر برای کسی که قصد فروش آن را نداشته باشد بیمعناست. این جنگ بر سر حراست از قوانین بین‌المللی نیست. با علم به پیشینه خود این مجریان قانون، از هیروشیما و ویتنام تا گرانادا و نیکاراگونه، چنین ادعایی را نمی‌توان جدی گرفت.

اینها معضلات واقعی این جنگ نیستند. اینها درست همانند که هستند: تبلیغات جنگی. سرنخ‌های کلیدی برای درک علل واقعی این درگیری را باید در اشارات بظاهر بی‌آزار جرج بوش به یک «نظم نوین جهانی» و خواست پذیرفته نشده صدام حسین مبنی بر ایجاد «پیوند» (میان عاقبت کویت با حل مساله فلسطین) جستجو کرد.

نظم نوین جهانی

درگیری امروز در خلیج صرفا یکی از جلوه‌های تضادها و ابهامات موجود در مناسبات بین‌المللی پس از جنگ سرد است. با سقوط بلوک شوروی در نیمه دوم دهه هشتاد، ساختار پیشین قدرت در سطح بین‌المللی نیز، که بر تقابل نظامی، سیاسی و بدرجه کمتری اقتصادی،

دو بلوک غرب و شرق مبتنی بود، فرو ریخت. در حالی که رسانه‌های جمعی و مفسرین سیاسی در غرب آنچه را که سقوط کمونیسم می‌نامیدند جشن می‌گرفتند و آینده‌ای مشحون از صلح و صفا تحت سلطه بلامنازع بازار پر افتخار را وعده می‌دادند، برای هر ناظر هوشیار مسلم بود که دنیای پس از جنگ سرد مملو از تقابل‌ها و تنش‌های جدی اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی خواهد بود. تفسیرهای سیاسی در غرب معمولا به مسائلی نظیر وضعیت بی‌ثبات و متحول در شوروی و اروپای شرقی، شکاف «شمال و جنوب»، محیط زیست، کشمکشهای منطقه‌ای و نظایر اینها خیره می‌شوند - مسائلی که ظاهرا در خارج مرزهای غرب «متمدن» و «دموکراتیک» ریشه دارند. اینها قطعا بخشی از معضلات دهه ۹۰ را تشکیل می‌دهند. اما مصاف اصلی، و معضل محوری در هر کوششی برای شکل دادن به یک «نظم نوین»، در خود غرب نهفته است. سقوط شرق همچنین مترداف با زوال غرب بعنوان قطب مقابل آن است. یعنی زوال آن موجودیت اقتصادی، سیاسی، نظامی و ایدئولوژیکی که برای محاصره و شکست بلوک شوروی پس از جنگ دوم جهانی حدادی شده بود. غرب، چه بعنوان یک مفهوم و چه بعنوان یک واقعیت اقتصادی - سیاسی، بر مبنای هژمونی و یا به اصطلاح «نقش رهبری» ایالات متحده بنا شده بود. حفظ این نقش، و یا حتی گسترش آن، در دنیای متحول سیاست پس از جنگ سرد، چکیده دورنمای آمریکا برای «نظم نوین جهانی» است.

تا قبل از بحران اخیر در خاورمیانه بنظر می‌رسید که چنین دورنمایی فاقد محمل عملی برای تحقق خویش است. عروج ژاپن و آلمان غربی بعنوان قدرتهای عظیم اقتصادی، حرکت بسوی وحدت اروپا و تحقق عملی وحدت دو آلمان، چرخش سیاسی در کشورهای اروپای شرقی به نفع راست طرفدار بازار، و بالاخره گشوده شدن اقتصادی و سیاسی خود شوروی بروی غرب، غرب قدیم را از هر لحاظ تخریب و تضعیف کرده بود. نه فقط نقش رهبری آمریکا، بلکه خود نهادهایی که محمل و ضامن هژمونی آمریکا بودند، نظیر ناتو، هر دم زاندرتر و بیخاصیت‌تر بنظر می‌رسیدند. کل سیاست خارجی آمریکا جهت و تمرکز خود را از دست داده بود. حتی برخی از سر سخت‌ترین سلحشوران جنگ سرد در راست افراطی سیاست آمریکا به مدافعین انزواطلبی تبدیل شده بودند. بحران خلیج به دولت آمریکا امکان داد تا برای معکوس کردن این روندها وارد عمل شود. جرج بوش در سخنرانی اخیر خود در اجتماع خبرگزاران مذهبی نیات آمریکا در جنگ را با شفافیت حیرت‌انگیزی بیان کرد. بگفته بوش، هدف از این جنگ «اعاده رهبری» و «قابل اتکاء بودن» آمریکاست. وقتی این هدف متحقق شود، آنگاه مسائل بین‌المللی نظیر مساله فلسطین می‌تواند در سایه «نقش رهبری کننده آمریکا» حل و فصل شود.

آمریکا به فرصتی که اشغال کویت توسط عراق ایجاد کرده بود جنگ انداخت تا خود را بعنوان یک ابرقدرت مجددا به کرسی بنشانند. به کمک کمپین عظیمی از تبلیغ و تحریک که توسط ژورنالیسم نوکر و مجهز در غرب، که خود محصول بی‌تفاوتی سیاسی تودهای دهه هشتاد است، به پیش برده شد، یک شبه یک «امپراطوری شر» جدید ساخته شد. یک کشور جهان‌سومی با جمعیتی کمتر از ۱۷ میلیون، مقروض و تماما وابسته به صدور نفت به غرب و فرسوده از جنگ هشت ساله با کشور همسایه‌اش ایران، یک خطر تهدید کننده جهانی تصویر شد. یک مساله منطقه‌ای که تحت شرایط دیگری با فشارها و مانورهای سیاسی و دیپلماتیک پاسخ می‌گرفت، تا حد یک کارزار مرگ و زندگی برای «جهان متمدن» بزرگ جلوه داده شد. اروپای قاره با تزلزل به خط شد. هلموت کوهل و میتران، چهره‌های یک اروپای بورژوازی متحد و مدعی، توسط بوش و بیکر، سمبلهای قدرت فائقه آمریکا، به حاشیه رانده شدند. غول ژاپن به یک صندوقدار مطیع تنزل داده شد. حیاتی بودن «نقش رهبری کننده» آمریکا در نظم سرمایه‌دارانه جدید جهان به اروپا یادآوری شد.

اسرائیل برای غرب را کاهش داده است. روزی که واقعیات اقتصادی و مردم شناسانه منطقه خود را به سیاست غرب تحمیل کند دور نیست. تغییر جغرافیای سیاسی کهنه جهان، همچنانکه از رویدادهای اروپا، شوروی، یمن و کره پیوسته، امر محتوم است. تقسیم بین‌المللی قدرت میان دول بورژوازی ناگزیر باید مورد تجدید نظر قرار بگیرد و قطبهای اقتصادی و سیاسی جدیدی که در نتیجه توسعه تکنولوژی و بین‌المللی شدن سرمایه، خارج از قلمروهای سرمایه‌داری پیشرفته ظهور کرده‌اند را در بر بگیرد. موازنه خشکی که توسط قطب بندی قدیم شرق و غرب ایجاد شده و ابقاء می‌شود در هم شکسته است. نیروهای رو به عروج در سطح منطقه‌ای می‌توانند به اینکه با عمل قاطعانه بر سرنوشت خویش تاثیر بگذارند امیدوارتر باشند.

برخی از اهداف ناسیونالیسم میلیتانت عرب فی‌الحال متحقق شده است. نتیجه نظامی‌جنگ هرچه باشد، تغییرات فاحشی در منطقه به ضرر اسرائیل هم اکنون در جریان است. ادامه روند فعلی بهبود مناسبات آمریکا و اسرائیل، که تحویل پول و موشک به اسرائیل نشانه آن است، در آینده دشوار بنظر می‌رسد. با پایان جنگ فشار غرب، و یابهرحال اروپا، بر اسرائیل شدت خواهد گرفت. ناسیونالیسم عرب تا همینجا توانسته است برسمیت شناسی وزنه اقتصادی و سیاسی جهان عرب را به غرب تحمیل کند. تا همینجا غرب خود را به سازشهایی بر سر مساله فلسطین متعهد کرده است که تا دیروز سابقه نداشت. بعلاوه فواید جنبی‌ای هم وجود داشته است. در خاورمیانه ناسیونالیسم ابتکار عمل را از پان اسلامیسیم بازپس گرفت. اسلام به نقش درجه دوم خود در سیاست جهان عرب، بعنوان یک ابزار بسیج در خدمت عمل سیاسی ماهیتا ناسیونالیستی، رجعت داده شد. کشمکش اخیر کمک کرده است که حتی در ایران پرونده جناح پان‌اسلامیستی حزب الله بسته شود. برای خود عراق نفس بقاء، پس از یک مقاومت نظامی آبرومندانه، یک پیروزی سیاسی، و در دراز مدت حتی نظامی، محسوب می‌شود. اشغال عراق توسط آمریکا و یا حتی حضور نظامی دراز مدت آمریکا در منطقه قطعاً جنگ حاضر را به ویتنام دومی برای این کشور تبدیل می‌کند. وضعیتی که به احتمال قوی به شکاف در اتحاد غرب و انزوای آمریکا از اروپای قاره خواهد انجامید. سوای این حالت، موقعیت عراق بعنوان یک کشور ذینفوذ در جهان عرب تحکیم خواهد شد.

این جنگ باید متوقف شود

این جنگ باید متوقف شود، در درجه اول به دلیل توحشی که به نمایش می‌گذارد. این جنگ تا هم اکنون هزاران بیگناه را قربانی کرده است. کل ایده بمباران با «دقت جراحی» یک افسانه است. یک کشور به تمامی با بمب کوبیده شده است. مردم از کوچک و بزرگ با بمب و موشک به قتل می‌رسند و یا از نبود آب و برق و دارو و بهداشت جان می‌دهند. فجایع این جنگ برای مردم بیگناه و غیر نظامی عراق نمی‌تواند تا ابد توسط رسانه‌های غربی سرپوش گذاشته شود. وقتی حقایق برملا شوند، که دارد بتدریج چنین می‌شود، بشریت شرمسار خواهد شد.

این جنگ باید متوقف شود، به دلیل عقب گرد سیاسی، فرهنگی و اخلاقی‌ای که به کل جهان تحمیل می‌کند. نشانه‌ها فی‌الحال در دست‌اند. دخالتگری نظامی ابرقدرتها، شوینیسیم ملی، نژادپرستی، میهن‌پرستی، تعصب مذهبی، تروریسم و ژورنالیسم نوکر، اینها گوشه‌ای از نیروهای سیاهی هستند که با این جنگ افسار گسیخته‌اند. اینها مشخصات واقعی آن به اصطلاح «نظم نوین جهانی» هستند که دارد شکل می‌گیرد.

ترجمه فارسی این مقاله اولین بار در نشریه کارگر امروز شماره ۱۰ - بهمن ۱۳۶۹، فوریه ۱۹۹۱ - منتشر شد. اصل مقاله به زبان انگلیسی نوشته شد.

در حالی که عراق صحنه جنگ است، مسائل محوری‌ای که باید از طریق این جنگ حل و فصل شود در درجه اول در غرب نهفته است. نمایش قدرت و «رهبری» آمریکا در منطقه قرار است ضامن حفظ موقعیت برتر این کشور در مقابل متحدین و رقبایش در غرب پس از جنگ سرد باشد - عاملی که در عین حال پیش شرط تفوق جهانی آمریکا نیز هست. اما تلاش آمریکا خلاف منطق سرمایه‌داری امروز عمل می‌کند که تجدید نظری اساسی در موازنه قدیم و شکل‌گیری آرایش اقتصادی و سیاسی بورژوازی جدیدی را ایجاب می‌کند. ماهیت شکننده «ائتلاف» امروز در مقایسه با همبستگی درونی‌ای که اتحاد غرب دهها سال در مقابله با بلوک شرق از خود نشان داد محدودیت‌های تاریخی تلاش آمریکا را تاکید می‌کند.

فلسطین و کویت: پیوند

در سنگرهای مقابل، نه عراق بعنوان یک کشور یا رژیم سیاسی، بلکه ناسیونالیسم عرب بعنوان یک نیروی منطقه‌ای را می‌یابیم - حریف دیگری در کشمکش برای شکل دادن به نظم جدید. این ناسیونالیسم خلق‌گرایانه و ضداستعماری قدیم نیست، بلکه پرچم بورژوازی عرب پس از اوپک است. مبارزه‌جویی این ناسیونالیسم از استیصال فقرای عرب یا مصائب مردم فلسطین مایه نمی‌گیرد، بلکه حاصل امکانات مادی‌ای است که بر روی دولتهای بورژوازی عرب برای بهبود موقعیت‌شان در اقتصاد جهانی و ساختار منطقه‌ای و بین‌المللی قدرت گشوده شده است. تقابل و موازنه قدیم بین شرق و غرب مدتها چنین انتظاراتی را عقیم گذاشته بود. نفوذ غرب در خاورمیانه بر اسرائیل و ایران، بعنوان ستون‌های سیاست محاصره شوروی، متکی بود. حتی دولتهای عربی طرفدار غرب، اردن، عربستان سعودی و بعدها مصر، قادر به برقراری چنان پیوند اقتصادی و سیاسی فشرده‌ای با غرب که اسرائیل و ایران زمان شاه از آن بهره‌مند بودند و شرط ضروری توسعه سرمایه‌داری و پیشرفت تکنولوژیکی محسوب می‌شد نبودند. بعلاوه مدتها قبل از سقوط نهایی بلوک شرق دیگر روشن شده بود که این بلوک از ارائه هرگونه چهارچوبی برای رشد اقتصادی در کشورهای منطقه نفوذ خود ناتوان است. اما مادام که ملاحظات وسیع‌تر جهانی غرب را به اسرائیل گره می‌زد، اینکه کشورهای عربی، با جمعیتی ۵۰ برابر اسرائیل و منابع وسیع اقتصادی، نفت و نیروی کار، در صحنه سیاست بین‌المللی و اقتصاد جهانی نفوذی بهمان درجه موثر بدست بیاورند ممکن نبود. و اینجا پیوند غیر قابل انکار جنگ اخیر با مساله فلسطین آشکار می‌شود. مستقل از اینکه سران عرب سرسوزنی بفکر مصائب مردم فلسطین هستند یا خیر (که عموماً نیستند)، مساله فلسطین به شاخص برخورد غرب و آمریکا به جهان عرب تبدیل شده است. اسرائیل و مساله فلسطین مانع جوش خوردن اقتصادی و سیاسی کامل جهان عرب با غرب است. بقول عرفات، اعراب نخواهند با غرب باشند اما «نه بعنوان برده بلکه بعنوان شریک». مصر کوشید تا از طریق فاصله گرفتن از امر پان عربیسم و رسیدن به توافقی جداگانه با اسرائیل به این هدف برسد. این استراتژی شکست خورد. ناسیونالیسم میلیتانت می‌خواهد با نمایش قدرت به همین هدف برسد. با غرب می‌جنگد تا با شرایط مناسب‌تری به آن ملحق شود.

اشغال کویت توسط عراق در بدو امر یک اقدام نظامی سراسر عراق برای رسیدن به اهداف کشوری خویش بود. بهترین سناریو از نظر عراق یک الحاق بی‌سر و صدا و بدون عواقب فوری در منطقه بود. اما هنگامی که این حرکت با مقاومت شدید غرب روبرو شد، اقدام عقیم‌مانده عراق بعنوان خدمتی به آرمان وسیع‌تر و منطقه‌ای توسط ناسیونالیسم عرب در آغوش گرفته شد.

درک اینکه چرا ناسیونالیسم عرب میدان عمل خویش را وسیع‌تر می‌بیند و چرا یک جنگ نابود کننده هنوز می‌تواند یک پیشروی سیاسی محسوب شود دشوار نیست. سقوط بلوک شوروی اهمیت استراتژیکی

پیامدهای جنگ خاورمیانه رویدادهای کردستان عراق

مصاحبه با کمونیست شماره ۶۱

کمونیست: بلافاصله پس از آتش بس در جنگ آمریکا با عراق، شاهد کشمکشهای درونی در خود این کشور و بویژه آوارگی میلیونی مردم کردستان عراق بودیم که هزاران نفر انسان بیگناه را قربانی گرفت. نظر دفتر سیاسی حزب کمونیست در این مورد چیست و چرا برای مثال بیانیه‌ای در این مورد از طرف حزب کمونیست صادر نشده است؟

منصور حکمت: علت عدم صدور بیانیه و در واقع علت فقدان عکس العمل رسمی از طرف دفتر سیاسی تا امروز بار عملی‌ای است که این واقعه برای تشکیلات کردستان حزب کمونیست دارد. تشکیلات ما در کردستان در متن و مرکز ثقل این تلاطم و کشمکشها قرار داشته است. هر عکس‌العملی از طرف دفتر سیاسی که تشکیلات کردستان حزب را با عمل انجام شده روبرو کند و از بالای سر این تشکیلات آن را در موقعیت عملی جدیدی در قبال طرفین درگیر در منطقه قرار بدهد غیرمسئولانه می‌بود. نبود ارتباط سریع با رفقای رهبری کومه‌له در کردستان بدنبال جنگ در منطقه مانع از این بود که ما بتوانیم به موقع در هماهنگی و تبادل نظر با این رفقا موضع رسمی‌ای از طرف حزب علنا اعلام کنیم. بعلاوه، تاکنون یک مبنای استفاده تشکیلات کردستان حزب از امکانات اردوگاهی در خاک عراق عدم دخالت در امور داخلی این کشور بوده است، و این مستقل از نظر فردی هر کس در مورد رویدادهای اخیر، دامنه اظهار نظر رسمی حزب کمونیست را محدود می‌کند.

با توجه به این نکات دفتر سیاسی طی قراری، ضمن بیان رئوس تبیین سیاسی خود از رویدادهای اخیر، به تشکیلات اعلام کرد که حزب کمونیست ایران در سطح رسمی خود را به جنبه انسانی این رویدادها و بیان کلیات یک تبیین سیاسی محدود می‌کند. در عین حال مانند همیشه اعضای حزب کمونیست ایران، از جمله اعضای کمیته مرکزی و دفتر سیاسی، مجازند چه در تبلیغات حضوری و شفاهی و چه در کتب و مقالاتی که به نام خود و خارج از ارگانهای رسمی منتشر می‌کنند تبیین جامع و دقیق خود از مساله را ارائه کنند. واضح است که دفتر سیاسی و هر عضو حزب کمونیست، همانطور که در قبال حمله آمریکا به مردم عراق از عرب و کرد و ترک چنین بود، خود را شریک و همدرد مردم زحمتکش در مشقاتشان میدانند و خواهان رفع فشارها و تنگناها تامین و امنیت و رفاه برای مردم کردستان است. اما در سطح سیاسی از هم اکنون مشخص است که تبیین‌های گوناگونی در حزب کمونیست ایران در قبال این مساله وجود دارد که ما امیدواریم نوشته و منتشر بشود.

تا آنجا که به دفتر سیاسی مربوط میشود میتوانم به چند نکته اینجا اشاره کنم. اولاً آوارگی و مصائب امروز مردم کردستان را، صرفنظر از مسببین عملی امروزی اش، باید در پیوستگی با کل بحران اخیر و در رابطه مستقیم با سیاست امپریالیستی ائتلاف آمریکا در منطقه دید. جدا کردن اینها از هم و تبیین مساله بصورت تقابل سنتی عرب و کرد، و یا دولت مرکزی و خودمختاری طلبان، محدودنگرانه و گمراه کننده است. بدیهی است که بالاگرفتن موج اعتراضات مردم و تلاش دولت مرکزی برای تثبیت موقعیت خودش پس از جنگ، تقابل ناسیونالیسم عرب و کرد، فاکتورهای مستقیماً دخیل در این رویدادها بوده‌اند. اما تنها در متن شرایط جهانی پس از سقوط بلوک شرق، و همینطور بر مبنای صفتبندی مشخصی که حول خط مشی میلیتاریستی آمریکا در منطقه شکل گرفت، است که این تضادها و بخصوص تقابل ناسیونالیسم کرد و عرب توانست چنین ابعادی را بخود بگیرد و چنین نتایجی را ببار بیاورد. ثانیاً، موضع کمونیستی به این ترتیب موضعی انتقادی به کل گرایشات و حرکت‌های بورژوازی درگیر در این رویدادهاست. مشقات مردم کردستان نه فقط ادعانه‌ای علیه امپریالیسم و رگه‌های گوناگون ناسیونالیسم، بلکه همچنین افشاگر دموکراسی بورژوازی و لیبرالیسم و رفرمیسم اروپا-محوری است که بویژه در غرب زمینه و توجیه معنوی و حقوقی این فجایع را فراهم کرده است.

یک نکته باید در مورد آینده مساله آوارگی کرد اضافه کنم و آن طرح کولونیالیستی «پناهگاه امن» است. این سرآغاز محروم کردن ملت کرد از هرگونه حق شهروندی و تثبیت آوارگی دائمی ملت کرد است. اجرای این طرح امنیت اجتماعی و حقوق مدنی و شهروندی مردم کرد در کلیه کشورهای منطقه را زیر سوال می‌برد. تانید این طرح با این تصور که گویا به این ترتیب مساله کردها را به داشتن سرزمین مستقلی نزدیک میکند کوتاه‌بینانه است. ممکن است اپوزیسیون ناسیونالیست کرد در این طرح دورنمای کسب موقعیتی شبیه سازمان آزادیبخش فلسطین را ببیند، اما این به قیمت گسترش بیحقوقی مدنی و سیاسی ملت کرد، تا حد ملت فلسطین، تمام خواهد شد.

نتایج سیاسی و ایدئولوژیکی جنگ خاورمیانه

کمونیست: نتایج سیاسی پیروزی نظامی آمریکا در جنگ چیست و تا چه حد این پیروزی نظامی اهداف سیاسی آمریکا از این جنگ و مشخصاً دورنمای مورد نظر آمریکا در مورد یک نظم نوین جهانی را تامین می‌کند؟ تاثیرات تحولات اخیر بر فضای فکری و سیاسی جهان و نیز بر موقعیت جنبشهای کارگری و سوسیالیستی چیست؟

منصور حکمت: اطلاق «پیروزی نظامی آمریکا» به آنچه رخ داد توصیف درستی از وضعیت نیست. با توجه به تفاوت تکنولوژیک دو طرف و نیرویی که آمریکا در منطقه گرد آورده بود نتیجه جنگ از پیش معلوم بود. در واقع جنگی صورت نگرفت. آنچه گذشت قتل عام عامدانه و از پیش طرح ریزی شده

بیش از صد هزار سرباز گرسنه و در حال عقب نشینی بود.

آنچه که این واقعه قرار بود دنیا نشان بدهد نه تفوق نظامی آمریکا بر عراق، بلکه این بود که آمریکا آماده است تا برای تحقق اهداف سیاسی و اقتصادی‌اش در چهارچوب دنیای بعد از سقوط بلوک شرق به قساوت‌آمیزترین اقدامات نظامی دست بزند و دنیا باید برای این ژاندارم خودگمارده حساب ویژه‌ای باز کند و باج لازم را به او بدهد.

آیا این قدرتمندی آمریکا را به تامین اهداف سیاسی‌اش نزدیکتر کرده است؟ باید خود این اهداف را بدرستی شناخت. امروز توجه عمومی به خاورمیانه و عواقب جنگ اخیر بر سرنوشت اعراب و اسرائیل و مساله فلسطین، و ساختار منطقه‌ای قدرت معطوف است. با این حال باید تاکید کرد که معضلات و معادلات منطقه‌ای در خاورمیانه عاملی ثانوی در محاسبات آمریکا بوده است. مساله اصلی موقعیت آمریکا در ساختار قدرت در مقیاس بین‌المللی است که با سقوط بلوک شرق باید از نو تعریف شود. مساله بر سر تقسیم قدرت در بین قدرتها و قطبهای اصلی سرمایه‌داری در جهان است. تا قبل از بحران خاورمیانه سیر اوضاع اقتصادی بر افول تدریجی آمریکا و پیدایش تناسب جدیدی میان آمریکا و اروپا و ژاپن حکم میکرد که در آن هژمونی سنتی آمریکا بر غرب قدیم بتدریج بی‌معنا میشد. موقعیت هژمونیک آمریکا در غرب مدتهاست که با وزنه اقتصادی این کشور تناسبی ندارد. افول اقتصادی آمریکا و تضعیف ساختار صنعتی‌اش، مصادف بوده است با ظهور غولهای اقتصادی‌ای نظیر ژاپن و آلمان و تا حدودی فرانسه. امروز تناسب قوای اقتصادی‌ای که در پایان جنگ دوم و آغاز بازسازی اروپا میان کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته وجود داشت بشدت به زیان آمریکا تغییر کرده است. علیرغم این واقعیات، اساسا بدلیل تقابل جهانی غرب و شرق، آمریکا نقش هژمونیک خود را در جهان غرب حفظ کرده بود. آمریکا محور کل صفتبندی ایدئولوژیکی، سیاسی و نظامی غرب در برابر شرق بود. حال اگر قرار باشد بلوک شرق از صحنه پاک بشود و تقابلی که به کل معادلات جهان سرمایه‌داری شکل داده بود حذف بشود، آنوقت خود غرب هم باید به تناسب این شرایط جدید تغییر کند. یکی از این تغییرات منطقا تضعیف موقعیت آمریکا در کل ساختار سیاسی جهان سرمایه‌داری میباشد. وقتی جرج بوش از نظم نوین حرف میزند این مساله مرکز توجه اوست و نه صرفا ترتیبات امنیتی در خاورمیانه و ملاحظات منطقه‌ای دیگری از این نوع. نظم نوین لازم شده چون نظم قدیم دارد بهم میریزد. محور نظم قدیم تناسب قوا و موازنه معینی میان قطبهای قدرتمند جهان سرمایه‌داری (شامل بلوک شرق) بود، نظم نوین هم باید در بدو امر تکلیف همین را معلوم کند. ترتیبات منطقه‌ای تنها بدنبال تعیین تکلیف درونی قدرتهای سرمایه‌داری روشن خواهد شد. تا آنجا که به این هدف محوری مربوط میشود، آمریکا لاف‌لاقی در کوتاه مدت موفق شده است. اروپا و ژاپن پیام را گرفته‌اند، میخ دیگری به تابوت شوروی بعنوان یک قدرت نظامی و یک بازیگر اصلی در صحنه جهانی و بخصوص خاورمیانه کوبیده شد. معلوم شده است که روند پیدایش قطبی به اسم اروپا نمیتواند بدون دادن آوانسهای جدی به آمریکا دنبال بشود. نقش ژاندارمی آمریکا در سطح جهان از نظر بورژوازی اروپا فعلا تمدید شده

و صحبت جایگزینی ناتو با آرایشهای جدیدی که در آن اروپا استقلال عمل نظامی بیشتری بدست بیاورد فعلا فروکش کرده است. آلترناتیوهایی که امروز مورد بحث است، مانند یک اتحاد نظامی جدید در غرب و یا فعال کردن سازمان ملل در یک نقش نظامی - امنیتی مدافع منافع غرب در سطح جهانی، هر یک به نحوی برسمیت شناسی اقتدار و نفوذ آمریکا را در خود دارد.

نکته قابل توجه اینجاست که رویداد اخیر در خاورمیانه عملا تناسب قوا میان اعراب و اسرائیل را به ضرر اسرائیل تغییر داده است. بنظر میرسد که در هم شکستن ناسیونالیسم میلینتانت عرب، که در این دوره بدلائل مختلف در یک ائتلاف عراقی - فلسطینی مجسم شده بود، بصورت پیش شرط و مقدمه‌ای برای آوانس دادن به جناحهای میانه‌رو بورژوازی عرب عمل کرده است. حل و فصل مساله فلسطین و پیوند نزدیکتر با بورژوازی عرب به بالای دستور غرب و آمریکا رانده شد. این روند را از پیش میشد مشاهده کرد و نتیجه جبری پایان رقابت غرب و شرق در صحنه جهانی بود که به اسرائیل موقعیت ویژه‌ای در استراتژی عمومی غرب میبخشید. با اینحال «پیروزی نظامی آمریکا» ضرورت عقب نشینی اسرائیل (متحد سنتی آمریکا و غرب) را در مقابل اعراب برجسته‌تر کرده است. اما اینجا هم آمریکا، با کشت و کشتار در خاورمیانه، این امتیاز را بدست آورده که در شکل مشخص تعیین تکلیف مساله فلسطین نفوذ منحصر بفردی پیدا کند. ایده کنفرانس بین‌المللی، که شوروی یک مدافع اصلی آن بود و این اواخر کمابیش سر زبان همه، بجز اسرائیل و آمریکا، افتاده بود، فعلا ضعیف شده و در عوض حل و فصل مساله با دلالتی و حکمیت مستقیم خود آمریکا مورد توجه قرار گرفته است.

یک بهره‌برداری دیگر آمریکا مسجل شدن حضور نظامی این کشور در خاورمیانه است که بعنوان یک سیاست رسمی اعلام شده است. در سایه قدرتمندی اخیر، مقاومت در مقابل سیاست آمریکا از جانب بخشهای دیگر بورژوازی جهانی اندک بوده است.

واضح است که قدرتمندی نظامی آمریکا، و امتیازات سیاسی و نظامی ناشی از آن، یک هدف در خود نبوده و قرار است به منفعتهای مشخص اقتصادی برای بورژوازی آمریکا بیانجامد. هم اکنون در خاورمیانه شرکتهای آمریکایی بیش از هفتاد درصد قراردادهای مربوط به بازسازی کویت و عربستان سعودی را که در طول ۵ سال آینده به صد میلیارد دلار بالغ میشود، به خود اختصاص داده‌اند. آلمان و ژاپن رسماً از هر نوع دخالتی در این امر کنار گذاشته شده‌اند و حتی انگلستان که نوجه فعال آمریکا در این جنگ بوده است ناگزیر شده رسماً در مورد تبعیضات علیه شرکتهای انگلیسی به خود مقامات آمریکایی شکایت کند. در میان مدت کنترل آمریکا بر تولید و قیمت گذاری نفت خاورمیانه تحکیم شده و این میتواند بعنوان ابزاری در خدمت تحت فشار گذاشتن رقبای اقتصادی این کشور و تقویت سرمایه آمریکایی عمل کند. در یک سطح وسیع‌تر، هم اکنون در رابطه با ژاپن و صادرات و موازنه پرداختهای

این کشور لحن آمریکا تحکم آمیزتر شده است. لاقلاً تا آنجا که به خاورمیانه مربوط میشود آمریکا این موفقیت را بدست آورده است که برای دوره‌ای سهم سرمایه‌های کشورهای مختلف در تولید و فروش در این بازارها را به نفع خود تعیین کند.

با اینحال تاخت و تاز آمریکا حدود و ثغور تاریخی معین و محدودی دارد. منطق جهان سرمایه‌داری پس از جنگ سرد تجدید آرایشی به زیان آمریکا و به نفع یک توازن سیاسی جدید میان قدرتهای کاپیتالیستی اصلی را ایجاب میکند. تجدید آرایش اروپا و شکل گرفتن یک قطب بورژوازی دیگر که فضا را بر آمریکا تنگ‌تر میکند اجتناب ناپذیر است. معادلات اقتصادی اساسی میان کشورها در نتیجه وقایع اخیر خاورمیانه تغییرات بنیادی نمیکند. جواب بارآوری بالای اقتصاد ژاپن و آلمان و یا تخریب پایه صنعتی اقتصاد آمریکا را با قدرت نمایی نظامی نمیشود داد. قدرتمندی امروز آمریکا دیر یا زود توسط حرکت بسوی وحدت اروپا هضم میشود و بار دیگر روندهای پیشین مهر خودشان را به تناسب قوای میان قدرتهای سرمایه‌داری خواهند زد. بیرون آمدن مردم زحمتکش جهان از فضای ارباب کنونی و درهم ریختن تصویر امروزی آمریکا بعنوان ارباب دنیا شاید کمی بیشتر طول بکشد، اما بهر حال گریز ناپذیر است.

از نقطه نظر تأثیرات ایدئولوژیکی جنگ، اولین نتیجه مشهود و قابل تأمل تحولات اخیر پایان یافتن کل فاز تبلیغاتی جهان غرب پیرامون دمکراسی و حقوق بشر است که در رابطه با بحران بلوک شرق و بعنوان فشار ایدئولوژیکی روی این بلوک آغاز شده بود. این بساط فعلاً برچیده شده و چهره ضد دمکراتیک و سرکوبگر سرمایه‌داری، به قیمت جان دهها هزار انسان بیگناه و دربدری و آوارگی میلیونها نفر در عراق و کویت، از پرده بیرون افتاده. خوشبینی خام اندیشانه در مورد آینده‌ای مملو از صلح و صفا و رای و انتخابات و سلامت محیط زیست زیر سایه بازار که طی کمپین غرب علیه بلوک شرق در اذهان روشنفکران طبقات میانی در غرب و شرق و کشورهای جهان سوم کاشته شده بود فرو ریخته. یکبار دیگر منطق بنیادی سیاست در جهان سرمایه‌داری، منطق میلیتاریسم و زورگویی، جلوی چشم مردم گرفته شده. رسانه‌های بورژوازی دوباره رسماً کلام و زبان و اصطلاحات دوره استعمار را بکار میبرند. رئیس جمهور آمریکا علناً ژست ارباب و داروغه دنیا را بخود گرفته که حتی سیرالئون باید از شرارت فلان جوخه چریکهای چالز تیلور مستقیماً نزد او شکایت ببرد و ملیون کردستان باید دست بدامن او بشوند. قبح دخالتگری نظامی ریخته و برای مثال از هم اکنون زمینه سازی تبلیغاتی آمریکا برای اشغال کوبا در آینده نزدیک، با متهم کردن کوبا و شخص کاسترو به کمک به قاچاق مواد مخدر به آمریکا، شروع شده است.

روشن است که صراحت پیدا کردن منطق زور و دور ریخته شدن تبلیغات مربوط به حقوق بشر و دمکراسی بخودی خود به رواج انتقاد رادیکالی به سرمایه‌داری و امپریالیسم و مفاهیم توخالی که سلطه‌اش را با آن توجیه میکند منجر نشده است. حتی در خود جنبش ضد جنگ، علیرغم وجود جوانه‌هایی از یک نگرش رادیکال انتقادی، چهارچوب ایدئولوژیکی غالب را نوعی

پاسیفیسم غیر سیاسی تشکیل میداد که خود پیش فرض‌های امپریالیستی و حتی نژادپرستانه ایدئولوژی رسمی را با خود حمل میکرد. تأثیر فکری فوری قدرتمندی آمریکا، صراحت پیدا کردن خصلت امپریالیستی و شبه کولونیالیستی ایدئولوژی رسمی در غرب از یکسو و فلج شدن و تسلیم جریانات اصلی تفکر اپوزیسیونی از سوی دیگر است. گرایشات اپوزیسیون ایدئولوژی رسمی در غرب، جریانات لیبرال، اومانیت، سبز و رفرمیست و دنباله‌روان آنها در میان روشنفکران دلخوش بلوک شرق و جهان سوم در نتیجه اوضاع جدید مگ و پا در هوا شدند. دمکراسی غربی با شوارتسکف و بوش‌اش و با جنازه‌هایی که از کویت تا بصره روی هم تلنبار کرد پرونده تازه به جریان افتاده سمنلهای خشونت و استبداد در بلوک شرق و جهان سوم را دوباره بایگانی کرد. «عصر سقوط دیکتاتورها» شروع نشده پایان یافت. دودی که قرار است تا دهسال دیگر از چاههای نفت کویت و عراق در هوا پراکنده شود، مردمی که از آب دجله میخورند و کودکائی که در کوههای کردستان از سرما و بی غذایی جان میدهند قطعاً دولفین‌ها و پانداها در حال انقراض را از یاد مردم میبرد. اوضاع جدید با خود بحران انتقاد نیم‌بند به سرمایه‌داری معاصر را بهمراه دارد. این یک فضای ارباب است که نمیتواند دوام داشته باشد و قطعاً عمری کمتر از فضای تخدیر دوره «دمکراسی و بازار» خواهد داشت، چرا که همانطور که گفتیم شرایط عینی‌ای که به این وضعیت فکری جدید انجامیده است خود غیر تاریخی است. در واقع این وضعیت فشار ایدئولوژیکی دوره قبل را از روی انتقاد رادیکال به سرمایه‌داری معاصر و بطور مشخص از روی اندیشه انتقادی و سوسیالیستی طبقه کارگر برمیآورد. نمایش چهره کریه سرمایه‌داری و ظرفیتهای ضد انسانی دمکراسی بورژوازی و ناسیونالیسم، توازن قوای فکری چند ساله اخیر را به نفع انتقاد سوسیالیستی بهم میزند. دخالتگری زمخت بورژوازی غرب در سطح بین المللی کارگر غربی را متوجه دنیا میکند و از لاک خودش بیرون میآورد. کارگر جهان سوم پادروایی لیبرالیسم دلخوش به غرب، و ورشکستگی ناسیونالیسم و مذهب در صحنه سیاسی را در بحران و جنگ خلیج بار دیگر به روشنی تجربه کرده است. کارگر کشورهای بلوک شرق، در متن مشقات اقتصادی که چرخش بسوی بازار به او تحمیل کرده است، از فشار تبلیغات سیاسی بورژوازی غرب رهاتر میشود و امکان نگرشی مستقل‌تر به موقعیت خود را پیدا میکند. علانم همه این روندها فی‌الحال قابل مشاهده است. دهه نود، همانطور که قبلاً پیش بینی کردیم، دهه توهمات نیست، دهه واقعیات و جدال بر سر واقعیات است. قدرتمندی آمریکا در منطقه بیش از آنکه بتواند قالب فکری جدیدی به دنیا تحمیل کند، فضای فکری توهم‌آلود متناظر با دوره سقوط بلوک شرق را میشکند.

کمونیسست شماره ۶۱ - اردیبهشت ۱۳۷۰

درباره بحران خاورمیانه

مصاحبه با نشریه کمونیست

شماره ۵۹ - مهرماه ۶۹

کمونیست: تحلیل دفتر سیاسی از بحران کنونی خاورمیانه و علل و زمینه‌های آن چیست؟

منصور حکمت: بدوا باید خود بحران را معنی کرد. قرار است درباره علل و زمینه‌های چه واقعیتی حرف بزنیم؟ ژورنالیسم غربی و دولت‌های غربی درگیر در این ماجرا لاقلاً در تبلیغات عمومی‌شان تصویر محدود و گمراه‌کننده‌ای از این بحران بدست میدهند. گویا مساله بر سر اشغال کویت توسط عراق و عواقب بعدی آن از نظر عرضه نفت به غرب و یا سرنوشت خارجیان در منطقه است. البته تحلیل‌های تخصصی‌تر خودشان هم ابعاد عظیم‌تر این بحران و مخاطراتی که از این مجرا کل جهان را تهدید میکند منعکس میکند. اشغال کویت توسط عراق از قاعده عمومی مناسبات دولتها در سرمایه‌داری معاصر خارج نبوده است. این اولین باری نیست که یک کشور از روی منافع اقتصادی، سیاسی و استراتژیکی خود به کشور دیگری لشکر کشیده و آن را اشغال کرده است. در این مورد معین منافع اقتصادی و سیاسی دولت عراق در این اقدام کاملاً روشن است. این بحث البته میتواند مطرح باشد که چرا این اقدام در این مقطع معین صورت میگیرد، یا میتواند صورت بگیرد، که بعداً به این میپردازیم. اما بهرحال باید روشن باشد که محور بحران امروز در خاورمیانه نه نقض حقوق حاکمیت کویت است و نه محدود شدن عرضه نفت به غرب و نه وضعیت خارجیان. اشغال کویت به مثابه چاشنی کوچکی برای یک انفجار عظیم در مقیاس جهانی و بعنوان مجرای برای حل و فصل معضلاتی بسیار بنیادی‌تر عمل کرده است. اظهار نظر درباره بحران خاورمیانه و موضعگیری در قبال آن یعنی معطوف شدن به این مسائل محوری و به سیر آتی این اوضاع. بهرحال صورت مساله رابطه عراق و کویت نیست. بلکه صف‌آرایی جهانی‌ای است که بدلیل این واقعه صورت گرفته است و موقعیت انفجارآمیزی که به این اعتبار دنیا را تهدید میکند.

این واقعه را باید در متن تحولات جهان بعد از جنگ سرد و در متن شرایط پس از اضمحلال بلوک شرق بررسی کرد. چه اشغال کویت و چه موقعیت بعدی در خاورمیانه هر دو بدلیل وجود این شرایط ممکن شده‌اند. تا قبل از تحولات بلوک شوروی جغرافیای اقتصادی و سیاسی جهان تحت تاثیر صفبندی دو بلوک غرب و شرق و به اصطلاح تقابل دو ابرقدرت، شکل کمابیش باثباتی به خود گرفته بود. نه فقط تقسیمات سیاسی و کشوری جهان سرمایه‌داری بلکه کل روبنای فکری و سیمای ایدئولوژیکی دنیا تحت تاثیر این تقابل بین‌المللی تعریف شده بود. امروز همه این معادلات باید از نو تعریف بشوند. سوالات باز و پاسخ نگرفته‌ای مطرح شده است و هر کس و هر دولت و هر نیرویی به سهم خودش دارد در شکل دادن به قیافه آینده دنیا نقش بر عهده میگیرد. جهان عرب جزئی از جهان بطورکلی است و آنچه امروز در آن اتفاق میافتد بهیچوجه شگفت‌آورتر از رویدادهای شوروی و اروپای غربی و شرقی نیست. مناسبات و معادلات گذشته دارند از هرسو مورد تجدید نظر قرار میگیرند. همانقدر که جغرافیای اروپای دوسال پیش امروز کهنه بنظر میرسد، همانقدر که تقابل و حتی نفس وجود

پیمانهای ناتو و ورشو در شکل سابق بیمعنا شده است، تعادل سیاسی و تقسیمات سیاسی و اداری تاکنون موجود در جهان عرب و خاورمیانه هم زیر سوال رفته است. در یک جمله میتوان گفت که با ورود جهان به دوران پس از جنگ سرد نه فقط سوالات جدید طرح میشوند بلکه مسائل قدیم نیز قالبهای جدیدی برای طرح مجدد خود پیدا میکنند و به اشکال جدیدی سر باز میکنند.

وقتی به دوسوی تقابلی که در خاورمیانه بوجود آمده نگاه کنیم فوراً متوجه میشویم که مسائلی که دارد در این کشمکش طرح و یا حل و فصل میشود بسیار از واقعه اشغال کویت فراتر میرود. برای آمریکا این درگیری در خاورمیانه مجرای برای شکل دادن به ساختار سیاسی آتی جهان سرمایه‌داری در جهت حفظ موقعیت آمریکا بعنوان یک ابرقدرت است. با پایان جنگ سرد، با تحولاتی که در اروپا صورت گرفته و با حذف بلوک شوروی، موقعیت آمریکا در قبال اروپا و در سطح جهانی تضعیف شد. وحدت دو آلمان آنهم در متن یک اروپای متحد و از نظر اقتصادی قدرتمند تا حدود زیادی نقش آمریکا را در صحنه سیاست بین‌المللی به یک نقش درجه دوم تنزل میدهد. واقعیتی که با افول اقتصادی آمریکا هم تناسب دارد. پیمان ناتو عملاً دارد به پدیده بیمصرفی تبدیل میشود. با این بحران اخیر پرونده آمریکا بعنوان یک ابرقدرت باز نگاه داشته میشود و فضا و امکاتی برای ابراز وجود آمریکا بعنوان یک قدرت نظامی که اروپا و سایر کشورهای صنعتی پیشرفته به آن نیازمند هستند، فراهم میشود. حتی قبل از واقعه اخیر تحلیلگران غربی در جستجوی حکمتی برای ادامه پیمان ناتو و نقش هژمونیک آمریکا به معضلات و تضادهای موجود در کشورهای عقب مانده و بویژه در خاورمیانه اشاره میکردند. با واقعه اشغال کویت آینده آمریکا بعنوان یک ابرقدرت میتواند از ابهام خارج شود. ناگهان «غرب» مجدداً خود را به آمریکا و رهبری آمریکا نیازمند میابد. بنابراین ابعاد خود مساله کویت هرچه میبود آمریکا محتاج تبدیل آن به یک بحران بین‌المللی بود و نهایت تلاش خود را به کمک انگلستان در این جهت به عمل آورده است. نیروی عظیمی، بدواً به بهانه دفاع از عربستان سعودی، در منطقه گرد میاید و بعداً رسماً صحبت از تعرض نظامی و حتی جنگ هسته‌ای تاکتیکی در منطقه میشود. ابعاد خود واقعه ابداً این هیاهو و این میلیتاریسم را توجیه نمیکند. اما افقی که آمریکا دنبال میکند فراتر از بازگرداندن اوضاع کویت و خاورمیانه به وضعیت قبل از اشغال است. مساله اصلی باقی ماندن بعنوان بازیگر اصلی و بعنوان ابرقدرت در دنیایی است که بسرعت دارد تغییر میکند.

در طرف مقابل هم واقعه اشغال کویت دریچه‌ای به طرح تضادهای بنیادی‌تری است. این شرایط اجازه داده است که کل تضادها و تنشهای موجود در خاورمیانه که پیش از این در یک تناسب قوای معلوم جهانی مهار میشدند و در اشکال بالنسبه خفیف‌تری بروز پیدا میکردند به آشکارترین و حادثترین شکل بروز پیدا کنند. خود این تنشها کاملاً قابل توضیحند. اول، مساله فلسطین بهرحال میبایست به نحوی خود را در اشکال جدیدی طرح بکند. اشغال فلسطین و ستمی که بر مردم فلسطین روا میشود زخمی کهنه در پیکر جهان عرب است. دوم، جغرافیای صنعتی‌ای است که دول استعماری بر مردم عرب تحمیل کرده‌اند. خود این مردم خود را ملتی تقسیم شده میدانند. تصور اینکه صدها میلیون نفر وجود فقر و محرومیت در یکسو و ثروت‌های افسانه‌ای معدودی کشور دست ساز و شیخ نشین که استعمار انگلستان هنگام ترک منطقه با خطکش و گونیا روی نقشه منطقه ایجاد کرده است، را تا ابد تحمل خواهند کرد تصویری

خونبار را به مردم منطقه و بویژه به مردم عراق تحمیل کند. مردمی که تازه دارند مشقات و محرومیت‌های ناشی از یک جنگ هشت ساله را از خود می‌تکانند. تهدیدات و جنگ طلبی آمریکا ادا ربطی به اشغال کویت ندارد. این را مفسران سیاسی خود بورژوازی آمریکا دارند به صراحت می‌گویند. نه حکومت شیخ کویت و یا استقلال کویت و نه نفت جزو توجیحات جدی اینها برای دمیدن در شیبور جنگ نیست. خودشان می‌گویند که موقعیت آمریکا در اقتصاد و سیاست جهان معاصر بعنوان یک ابرقدرت، که بویژه با وحدت دو آلمان و پایان جنگ سرد تضعیف شده است، آن منفعتی است که جوانان آمریکایی باید بخاطرش بجنگند و نه قطع نفت، که اصلا قرار نیست و نمیتواند صورت بگیرد، و یا استقلال کویت. روز روشن دارند می‌گویند که اگر آمریکا اینجا بعنوان یک قدرت نظامی خودی نشان بدهد میتواند همچنان بعنوان ژاندارم دنیای پس از جنگ سرد و به اصطلاح رهبر در این دنیا باقی بماند. برای آمریکا این یک فرصت بادآورده برای تحکیم موقعیت رو به تخریبش در قبال بخشهای دیگر جهان سرمایه‌داری است. ما این جنگ‌طلبی و این گردنه‌گیری روز روشن را جدا محکوم میکنیم. بنظر ما شروع ماجرا از هرجا بوده باشد، امروز این منفعت و فقط این منفعت آمریکا است که دنیا را با کابوس یک تراژدی انسانی دیگر، در ابعادی حتی وسیع‌تر از آنچه آمریکا تاکنون به دنیا تحمیل کرده، روبرو ساخته است.

۲ - بهمین ترتیب نیرو آوردن به خاورمیانه و قرق کردن خلیج فارس و دریای سرخ را بعنوان آشکارترین نوع قدرت‌نمایی امپریالیستی محکوم میکنیم. اینها اول نیرویشان را می‌آورند و بعد اجازه‌اش را، با پیچاندن دست این و آن، از سازمان مللشان میگیرند. بنظر ما دنیا ژاندارم نمیخواهد. باید جلوی این ایستاد.

۳ - در مورد تحریم اقتصادی میشود فرض کرد که هر کشور یا بلوک کشورها مجاز است از فشار تجاری بعنوان یک اهرم در روابط بین‌المللی استفاده کند. اما در این مورد معین بوی شدید یک زورگویی فوق برنامه به مشام میرسد. اشغال گرانادا، مین‌گذاری سواحل نیکاراگوئه، اشغال پاناما، و از همه عیان‌تر اشغال سرزمینهای فلسطینی توسط اسرائیل، تاکنون به هیچ نوع تحریمی منجر نشده است. جنبش ضد تبعیض نژادی در آفریقای جنوبی هر روز دارد برای ادامه تحریم اقتصادی حکومت آپارتاید این و آن را میببند و ما حتی یک قایق توپدار در سواحل آفریقای جنوبی ندیده‌ایم. گرو گرفتن غذا و داروی میلیون‌ها انسان هم، که تازه طبق قطعنامه سازمان ملل مجاز نیست، اقدامی کاملا ضد انسانی است. بهرحال اگر نفس امتناع از تجارت با عراق را جزو حقوق کشورهای دیگر بدانیم، گردنه‌گیری نظامی تحت عنوان اجرای عملی این سیاست قطعا محکوم است و باید متوقف بشود.

۴ - در مورد خارجیان ما مسلما با هر نوع سلب آزادی سفر و اقامت افراد و مهم‌تر از همه حق مسلم دور شدن از مخاطرات جنگ مخالفیم. ما هم خواستار خلاصی خارجیان هستیم. اما باز اینجا هم جهان غرب نمایشی از ریاکاری برپا کرده است. بنظر ما جنگ طلبی آشکار اروپا و آمریکا و کور کردن از پیشی راه حل‌های دیپلماتیک و سیاسی سهم مهمی در گیر کردن خارجیان در کویت و عراق داشته است. کشورهای بی‌منطقه‌کشتی و سرباز فرستاده‌اند که اگر نیم متر مرز مشترک با عراق داشتند یا سر سوزنی احتمال ضایعات غیر نظامی در نتیجه این سیاستشان میدیدند وارد معرکه نمیشدند. کانادا، ایتالیا و استرالیا و غیره آنجا

پوچ است. این تقسیمات و این شکافهای عینی اقتصادی یک منشاء مهم ناراضی‌تبی توده‌های وسیع و یک پایه نفوذ ناسیونالیسم عرب است. سوم، با پایان جنگ ایران و عراق چند عامل به تصویر اضافه میشود. ناکامی ایران و جریان اسلامی در جنگ نه فقط ناسیونالیسم عرب را تقویت میکند بلکه موقعیت عراق را بعنوان کشوری که این تهدید را خنثی کرده است در کل جهان عرب تحکیم میکند. عراق بعنوان یک قدرت نظامی و سیاسی در درون جامعه کشورهای عربی به جلو رانده میشود. از این گذشته با پایان جنگ مساله بازسازی اقتصادی ایران و عراق مطرح است. برای عراق مساله قیمت نفت، اراضی نفتخیز یا سواحل مناسب برای صدور نفت، بدهی‌هایش به شیخ نشینهای ثروتمند و سهم آنها در بازسازی اقتصادی عراق و غیره مساله‌ای حیاتی است. به همه اینها باید این واقعیت را که کویت به شیوه‌ای کاملا تصنعی و کولونیالیستی به کشوری مستقل تبدیل شده و عراق همواره خواستار الحاق مجدد آن بوده را هم اضافه کرد. اوضاع متحول جهانی این موقعیت را به عراق میدهد که کویت را اشغال کند. اما با این واقعه و با صف آرایی آمریکا و متحدینش و گرفتن قیافه آشکارا میلیتاریستی، بخش وسیعی از جهان عرب بسیج میشود و تضادهای تاریخی در این منطقه به جلوی صحنه رانده میشود.

مجموعه این تنشها و تضادها در متن پرتحول دنیای پس از جنگ سرد بحران امروز را بوجود آورده است. نقطه شروع این جریان اشغال کویت توسط عراق و الحاق آن است و این طبعاً از منافع مستقیم این کشور مایه گرفته است. اما این فقط نقطه شروع است، آنچه بحرانی در این مقیاس را بوجود آورده است اینست که این واقعه عملاً به مجرای برای حل و فصل و تعیین تکلیف تضادها و تنشهایی و تقابل منافع مادی‌ای تبدیل شده است که ابعاد و دامنه‌ای جهانی و تاریخی دارند. مهم‌تر از همه نیاز و تلاش آمریکا برای تعریف موقعیت و نقش خود بعنوان یک ابر قدرت در شرایط جدید در دنیاست. بیش از هر چیز رابطه اروپا و آمریکا و جایگاه آمریکا در دنیای جدید است که دارد در این میان حل و فصل میشود.

کمونیست: موضع عملی دفتر سیاسی در قبال این بحران و گره‌گاههای اصلی آن مانند اشغال کویت، تحریم اقتصادی عراق، تجمع نیروهای آمریکا و متحدینش در منطقه و کنترل عبور و مرور توسط نیروهای نظامی آنها، امکان بروز جنگ، وضعیت خارجیان و آوارگان، و غیره چیست؟

منصور حکمت: باید اول نکته کلی‌ای در این مورد بگویم و بعد به یک یک مسائل فوق بپردازم. برای ما بعنوان یک حزب کمونیست و انترناسیونالیست، بعنوان بخشی از جنبش طبقه کارگر که اهداف اجتماعی و سیاسی معلومی دارد، جانبداری سیاسی و اجتماعی از این یا آنطرف حقوقی، از این یا آن بلوک دولتهای درگیر در این رویارویی، موضوعیت ندارد. افق و آلترناتیو ما برای جوامع نه با وضع پیشین در منطقه خوانایی دارد و نه در این جدال توسط طرفین نمایندگی میشود. ما این سنت را نداریم و نداشته‌ایم که هر تقابل اجتماعی را بصورت تقابل ترقی‌خواهی و ارتجاع ببینیم. اما این به این معنی نیست که در قبال معضلاتی که در این میان مطرح میشود بی‌تفاوتیم. زندگی و آینده توده‌های وسیع مردم زحمتکش دارد اینجا رقم زده میشود. دنیای معاصر دارد از این طریق قالب خود را برای یک دوره معلوم میکند و ما در همه اینها ذینفعیم. با علم به این بگذارید به مواردی که در سوال اشاره شد بپردازم.

۱ - آمریکا میرود تا در پی منافع امپریالیستی ویژه‌ای یک جنگ

از بالا تغییر میکند. بنظر ما این میتواند دلیلی برای عدم تانید باشد و نه محکوم کردن. و بالاخره محکوم کردن اشغال کویت در این حالت هم میتواند برای ما موضوعیت داشته باشد که یک نظام اجتماعی پیشروتر و آزادتر توسط یک نظام عقب مانده‌تر سرنگون شده بود. این حالت هم اینجا صدق نمیکند. کویت بیش از آنکه یک کشور باشد یک اردوی کار برای کارگران مهاجری بود که بدون کوچکترین حقوق مدنی تحت یک نظام سیاسی عشیرتی برای کمپانیهای غربی و شرکای محلی شان کار میکردند. بنابراین از نقطه نظر تحول در مناسبات اجتماعی هم محکوم کردن این واقعه موضوعیت ندارد. جالب توجه است که در ابتدا بخشی از تبلیغات غرب در قبال این مساله هنوز تحت تاثیر فضای دوره فشار بر بلوک شرق بود و تلاش میشد صف‌آرایی در خاورمیانه با تمرکز روی نظام سیاسی در عراق بصورت تقابل دموکراسی و دیکتاتوری قلمداد بشود. اما خیلی زود، حتی در خود افکار عمومی آمریکا، این سوال پیش آمد که نظام سیاسی در عراق هرچه باشد دفاع از حکومت‌های کویت و عربستان سعودی را نمیشود دفاع از دموکراسی وانمود کرد. لاجرم تبلیغات رسمی بیشتر به مساله نفت و سرنوشت اتباع غربی معطوف شد. از نظر ما هم این تقابل نظامهای اجتماعی نیست و طرح مساله به این صورت گمراه کننده است. بهر رو محکوم کردن یک اقدام در سیاست بین‌المللی و در عالم دیپلماسی به معنای خواست اعاده اوضاع سابق و قرار گرفتن در کنار نیروهای اصلی‌ای است که در مقابل این اقدام صف‌آرایی کرده‌اند. حال در سازمان ملل یا عرصه فشار اقتصادی یا تبلیغات و غیره. ما به این صف تعلق نداریم و لذا با آن هم آواز نمیشویم.

ثانیا، و این بسیار مهمتر است، امروز دیگر معضل اصلی، یعنی آن واقعیتهایی که هرکس باید در قبال آن موضع بگیرد، اشغال کویت نیست. دنیا بر سر مساله تمامیت ارضی کویت به تکان در نیامده و صفتبندی‌ها بر این مبنا صورت نگرفته است. مساله اصلی دورنمایی است که آمریکا برای اعاده نوعی هژمونی بین‌المللی در برابر خود میبیند و حاضر است به این منظور صدها هزار نفر را در جنگی که زندگی چند نسل را تباه خواهد ساخت قربانی کند. پرده‌پوشی این واقعیت و خم شدن روی مساله اشغال یک شیخ نشین فرمایشی و یک نظام سیاسی عشیرتی در حکم تسلیم به این دورنمای امپریالیستی و تبدیل شدن به مهره‌ای در جنگ تبلیغاتی آمریکاست. هر وقت آمریکا دست و پایش را جمع کند و برود تازه میتوان راجع به سرنوشت کویت و به شیوه‌ای اصولی اظهار نظر کرد.

کمونیسیت: تا چه حد امتناع دفتر سیاسی از محکوم کردن اشغال کویت را میتوان تحت تاثیر ملاحظات و محظوراتی دانست که وجود اردوگاهها و امکانات ما در عراق بوجود میآورد؟

منصور حکمت: در این مورد مشخص مطلقا هیچ مواردی بوده است و خواهد بود که بدلیل برخورداری از امکانات فنی و اردوگاهی در خاک عراق ما بیان خود را تعدیل کنیم و یا کلا از اظهار نظر در مورد موضوعاتی خودداری کنیم. این را قبلا هم اعلام کرده‌ایم و مطلقا عیبی در آن نمی بینیم و هیچیک از اصولمان را را هم تا امروز به این دلیل زیر پا نگذاشته‌ایم. ما برای تقویت جبهه‌های اصلی مبارزه‌مان حاضر بوده‌ایم در قلمروهایی که از نظر فعالیت مشخص حزب کمونیسیت ایران فرعی محسوب میشود از آزادی عمل مطلق خود چشم پوشی کنیم. اما تا امروز هیچ موضعی را به دلیل اینگونه ملاحظات تغییر نداده‌ایم. ما محکوم کردن اشغال

چکار میکنند؟ ثانیا، در جانیکه صدها هزار خارجی از ملیتهای مختلف در بدترین شرایط گرفتار شده‌اند و با اینکه اجازه خروج دارند امکان عملی برگشتن آنها به کشورشان فراهم نیست، متمرکز کردن اذهان روی تعداد بسیار کمتر آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها خیلی تعصب و یکجانبه‌نگری و اروپا محوری میخواهد. وقتی دولتها و روزنامه‌های غربی به اتباع خود «سپر انسانی» لقب میدهند، دارند اذعان میکنند که میلیونها انسان بیگناه دیگر در محل انسان محسوب نمیشوند و از نظر آنها قابل کشتارند. اگر جنگ خطرناک و مهلک است برای همه اینطور است. نمیشود در آن واحد هم از امکان حمله با سلاحهای هسته‌ای تاکتیکی حرف زد و هم برای اتباع خود در محل دل سوزاند. بعلاوه مردمی که آنجا زندگی میکنند و کار میکنند و مدرسه میروند چه کنند؟ اگر کسی برای جان و امنیت مردم بیگناه و از جمله اتباع کشور خودش دل میسوزاند باید فکری بحال سایه شوم جنگ بکند که زندگی میلیونها نفر را تهدید میکند. در یک مرحله دولت عراق اعلام کرد که در صورتیکه آمریکا و متفقینش امکان حمله ابتدا به ساکن را منتفی اعلام کنند به اتباع آنها اجازه خروج میدهد. شاید همین میتواند مبنایی برای حل مساله خارجیان باشد. مساله اینست که اینها تصمیم گرفته‌اند جنگ کنند و اگر مسئولیت سلامت و جان خارجیان در عراق با دولت این کشور است، مسئولیت جان میلیونها انسان ساکن کشورهای که صحنه جنگ خواهند شد با آمریکا و غرب است. و بالاخره اگر نگرانی برای اتباع اروپایی از سر انساندوستی و دفاع از حق اولیه بشر در نقل مکان و اقامت است آنوقت باید از خود دولتهای غربی پرسید که چرا دارید مرزهایتان را روی مهاجرینی که از فقر و جنگ در کشورهای غیر اروپایی فرار میکنند میندازید؟ آنچه در این بحران روشن شد این نبود که سیاست بورژوازی انسانیت سرش نمیشود و در جدال میان کشورها و منافع ملی در جهان امروز بشریت بی‌دفاع قربانی اول است. این را همه میدانند. چیزی که روشن شد این بود که چقدر ایدئولوژی و اخلاقیات رسمی در جامعه بورژوازی، حتی آنجا که مردم را هر شب با لالی دموکراسی خواب میکنند، ریاکارانه است و چقدر رسانه‌های جمعی در اروپا و آمریکای دموکراتیک زانده سیاست خارجی هستند.

۵ - ما اشغال کویت را تانید نمیکنیم چرا که بعنوان یک حزب کمونیسیت خواهان اعمال اراده خود توده‌های کارگر و زحمتکش در سرنوشتشان هستیم و نه دولتها و ارتشها. اما محکوم کردن اشغال کویت از نظر ما موضع درستی نیست. اولاً، باید روشن باشد که مبنای سیاسی و پرنسپیی محکوم کردن این اقدام چیست. نقض حقوق بین‌المللی؟ ما نه مدافع این حقوقیم و نه پای آنها امضاء گذاشته‌ایم. هرچند صباح هم خود را با این حقوق در تعارض میابیم. حقوق بین‌المللی موجود اساسا برای تنظیم مناسبات دولتهای سرمایه‌داری وضع شده و اجرا و یا نقض آنها تمجید و یا تقبیحی را از جانب ما ایجاب نمیکند. نقض حق حاکمیت کویت؟ همانطور که گفتیم کشور بودن کویت و استقلال و تمامیت ارضی کویت از نظر ما فدوسیتی نداشته است. جدا کردن تعدادی چاه نفت و گماردن شیخی به نگهبانی‌اش مبنایی برای حق حاکمیت نمیشود. بنظر ما بسیاری از مرزهای کشوری در جهان عرب تصنعی و میراث استعمار هستند. این توده مردم ساکن سرزمین‌های عربی، یعنی کسانی که آنجا زندگی و کار میکنند، هستند که باید تکلیف جغرافیای سیاسی این منطقه را با اراده آزادانه خودشان تعیین کنند. جغرافیای سیاسی تمام جهان دارد تغییر میکند. نمیشود با دو استاندارد سراغ اروپا و خاورمیانه رفت. ممکن است گفته شود که در این مورد مشخص وضع موجود دارد با اشغال نظامی و

کشورهای عربی به اینصورت باقی نماندند. مساله فلسطین وارد مرحله کاملاً جدیدی شده است. تعادل ایدئولوژیکی و سیاسی در خاورمیانه بهم ریخته است. لاقلاً در میان مدت ناسیونالیسم و بدرجه کمتری اسلام، اینبار بیشتر به مثابه یکی از رگه‌های پان عربیسم، دوباره به پیش رانده میشوند. مبارزه مستقیم طبقات بار دیگر تحت‌الشعاع کشمکشهای کشوری و ملی و مذهبی و امثالهم قرار میگیرد. این یک عقب‌گرد جدی از نقطه نظر تکامل مبارزه طبقاتی در خاورمیانه است که میتواند نسل‌های کارگر در این منطقه را دنبال ایدئولوژی‌ها و جنبشهای غیرکارگری و عقب مانده بکشاند و امر وحدت و مبارزه سوسیالیستی کارگران را دچار موانع جدی کند. و بالاخره نباید فراموش کرد که اگر آمریکا در سیاست میلیتاریستی کنونی‌اش موفق شود و موقعیت خود را بعنوان ژاندارم در دنیای پس از جنگ سرد تثبیت کند، این مقدمه و زمینه‌ای برای سرکوب قهرآمیز هر جنبش کارگری و مردمی در اقصا نقاط جهان خواهد بود که به نحوی از انحاء در آینده منافع اینها را به خطر بیندازد.

کمونیست: موضع ایران را چطور ارزیابی میکنید؟

منصور حکمت: موضع ایران هم به تناسب جناحها و هم در طول زمان متغیر بوده است. در این میان حزب‌اللهی‌ها بیشتر از همه زیان دیده‌اند. اعتبارشان در جهان اسلامشان فروریخت، روند بهبود روابط جمهوری اسلامی با غرب تسریع شد، و علاوه دولت رفسنجانی هم امتیازات ملموسی چه در رابطه با موارد مورد اختلاف با عراق و چه در زمینه کسب ارز با فروش نفت گرانتر بدست آورد. مساله دولت ایران اینست که خودش را با غرب چند معامله کند. اظهارات اول رفسنجانی نشانه‌ای از این داشت که اوضاع را درست نخوانده‌اند و فکر میکنند ماجرا به سرعت به نفع غرب فیصله پیدا میکند. اظهارات بعدی خامنه‌ای حکم چک و چانه زدن و تلاش برای گرفتن امتیازات بیشتر را دارد. معلوم است که نه ایران به عنوان یک دولت و نه جریان حزب‌الله بعنوان یک جناح بهر حال صدای مستقل و موثری در این ماجرا نخواهند بود. بنظر من حکومت ایران نهایتاً خود را در کنار غرب خواهد یافت و چه بسا وقتی قیل و قال حزب‌الله تمام خیرش را برای گرفتن امتیاز از غرب به اینها رساند در دل همین ماجرا دستش را بطور کلی از نهادهای قدرت در ایران کوتاه کنند. این درست است که جریان حزب‌الله در این میان فرجه‌ای برای تبلیغات و خودنمایی پیدا میکند. اما باید توجه کرد که این دیگر دارد به تمام موجودیت این جریان تبدیل میشود. این جریان حتی قدرت بسیج اسلامی خود در خاورمیانه را به ناسیونالیسم عرب باخته است و در داخل ایران هم با جناح دیگری روبروست که هم در دیپلوماسی بین‌المللی و هم در عرصه اقتصادی با این ماجرا جای پای خود را محکم‌تر کرده است. سیر محتمل اینست که جریان اسلامی در این روند بیش از پیش قالب یک اپوزیسیون پر سر و صدا اما فاقد قدرت عملی در دستگاه دولتی را بخود بگیرد.

نشریه کمونیست، ارگان حزب کمونیست ایران، شماره ۵۹
مهر ۱۳۶۹ - اکتبر ۱۹۹۰

کویت را به دلانلی که گفتم درست نمیدانیم. کما اینکه اگر مصر یکروز عربستان سعودی را اشغال کرده بود و حکومت سعودی را ساقط کرده بود آن را هم محکوم نمیکردیم. هیچ امکاناتی هم در خاک مصر نداریم. ما هیچ دل خوشی از نظام عشیرتی و قصاص اسلامی و ستمکشی زن و بی حقوقی مردم و انقیاد آنها به شیوخ میلیاردی در این کشورها نداریم. اگر کسی دارد امروز پا روی پرنسیپ‌های انسانی میگذارد و بر مبنای منافع مادی خودش موضع میگیرد آن کسی است که در اروپا دم از دموکراسی میزند اما آماده است تا برای سود سرمایه‌پرور کرور انسان از ملیتهای مختلف را در خاورمیانه به کشت بدهد و حکومت جابرین فلان را به زندگی بسیاری دیگر حاکم کند. این یعنی تمام رسانه‌های فوق محترم اروپای غربی و آمریکا و سیاستمداران دورو و ریاکار بورژوازی.

کمونیست: از نظر شما شیوه مطلوب حل این بحران چیست؟

منصور حکمت: بین شیوه مطلوب و شیوه ممکن باید در این مورد فرق گذاشت. شیوه مطلوب ما برای حل مصائب توده مردم زحمتکش و خلاصی‌شان از فقر و جنگ در سطح جهان را در هر سطر برنامه و تبلیغات ما میشود دید. سوسیالیسم و پایان دادن به نظام طبقاتی. این راه حل ماست که فلسفه هر فعالیت ما را تشکیل میدهد. متأسفانه امروز سوسیالیسم کارگری یک نیروی و یک جریان آماده برای تعیین سرنوشت بنیادی جوامع در این نوع تلاقی‌های سیاسی نیست. در این بحران معین این نیرو ایدا جزو بازیگران اصلی در صحنه نیست. این وضع باید تغییر کند و این امر ماست. اما برای توده مردمی که زندگی و هستی‌شان دارد در این میان به بازی گرفته میشود فقط یک سیر مطلوب وجود دارد. باید بهر قیمت از جنگی که در شرف وقوع است جلوگیری شود. باید دولت آمریکا و متفقینش از راه انداختن این کشتار منصرف شوند. هیچیک از مسائل مطروحه در این بحران، اشغال کویت، خارجیان، نفت، سفارتخانه‌ها و غیره نمیتواند توجیهی برای این فاجعه باشد. از نظر عملی فکر میکنیم باید تعیین تکلیف کویت به خود جهان عرب سپرده شود. باید راه حل دیپلماتیک و سیاسی برای این بحران جستجو بشود.

کمونیست: احتمال وقوع جنگ بنظر شما چقدر است و عواقب آن چه خواهد بود؟

منصور حکمت: بنظر من احتمال وقوع جنگ، یعنی شروع آن از طرف آمریکا، بسیار زیاد است. آمریکا وارد یک قمار بزرگ شده است. نتایج پیروزی در چنین جنگی برایش بسیار وسوسه کننده است. اما در عین حال همین جنگ میتواند در دراز مدت به زیان‌های بمراتب عظیم‌تری برایش بیانجامد و به انزوای بیشتر آمریکا و بویژه تضعیف نفوذش در اروپا منجر شود. امید اینها اینست که با حملات هوایی سنگین و برق آسا امکان مقاومت عراق را سلب کنند و لاقلاً در کویت مستقر شوند. حساب کشته‌های خودشان و طرف مقابل اعم از نظامی و غیر نظامی را هم کرده‌اند. اما حتی اگر موفق شوند این آخر کار نخواهد بود. تعادل جدید کوتاه مدت خواهد بود و تنها پیش درآمدی به یک کشمکش خونبار چند دهساله در کل خاورمیانه با نتایج تعیین کننده جهانی خواهد بود. وقوع چنین جنگی در خاورمیانه حتی میتواند بر روندهای جاری اروپا و در اوضاع سیاسی شوروی تاثیر جدی بگذارد. در هر حال چه جنگ بشود و چه نشود، این ماجرا هم اکنون روند تغییرات بنیادی در منطقه را آغاز کرده است. بعنوان نمونه حکومت عربستان و شیخ نشینهای دیگر فی‌الحال رفتنی محسوب میشوند. ساختارهای حکومتی در

جنگ در اوکراین. روسیه و ناتو

دنیا در یک دوراهی خطرناک!

آذر ماجدی

طی این قرن جنگ های خاتمان برانداز بسیاری سازمان یافته است. میلیون ها نفر جان باخته اند. کشورهای متعددی ویران شده اند. میلیون ها نفر آواره گشته اند. این جنگ ها و عواقب خاتمان برانداز آن هنوز ادامه دارد. چه فاکتوری این جنگ ها را از حمله روسیه به اوکراین متمایز می کند. چرا رسانه ها از خطر جنگ سوم جهانی سخن می گویند؟ چرا دولت های اروپایی و آمریکا این چنین به تحرک افتاده اند تا خاطی و متجاوز را تنبیه کنند؟ چه تفاوتی میان قربانیان در اوکراین و قربانیان در عراق، افغانستان، سوریه، سومالی، سودان و فلسطین موجود است که مرزها و آغوش ها این چنین گرم بروی دسته اول باز شده است در حالیکه قربانیان دیگر در دریا مدفون شدند، در بازار برده داری در لیبی حراج شدند، در پشت مرزها از سرما یخ زدند، در زندان افتادند؟

حمله روسیه به اوکراین علاوه بر سوالاتی که صرفا به این جنگ خاتمان برانداز مربوط می شود، سوالات پایه ای دیگری نیز طرح می کند که رسانه های بستر اصلی، دولت های غربی و ایدئولوگ های آنها می کوشند یا زیر خاک کنند و یا با تبلیغات مسموم و دروغین به آن پاسخ دهند. باید کوشید حقیقت را از زیر این کوه تبلیغات ریاکارانه و دروغین و جنگ افروزانه بیرون کشید.

قیل از هر چیز باید صریح و روشن عنوان شود که این جنگ و کشتار مردم اوکراین محکوم است. باید خواهان پایان فوری آن و عقب نشینی ارتش روسیه از اوکراین شد. اما این موضع به تنهایی کافی نیست. صرف محکوم کردن حمله نظامی روسیه ما را در کنار جبهه به همان میزان ارتجاعی و سرکوبگر ولی قدرتمند تر قرار می دهد. این جنگ در ماه فوریه یا سال ۲۰۲۲ یا حتی ۲۰۲۱ آغاز نشده. باید ریشه آنرا شناخت. مردم اوکراین و سربازان روسیه قربانی سیاست های ارتجاعی و زورمدارانه نه تنها دولت روسیه، بلکه دولت اوکراین و دولت های غربی و ناتو هستند. عدم توجه و برسمیت شناسی این واقعیت ما را در جبهه دولت های امپریالیستی غرب و ناتو قرار می دهد. و این خطرناک است؛ برای بشریت و ادامه دنیا حتی به همین شکل وارونه آن یک خطر جدی است. ناتو و در راس آن آمریکا نقشی تعیین کننده در آغاز این جنگ دارند. درست است دولت روسیه فرمان یورش داده است و ارتش روسیه به اوکراین حمله کرده است و این اقدامات محکوم است. اما هیچ جنگی در لحظه یورش آغاز نمی شود. زمینه و تاریخچه دارد.

ناتو و جنگ در اوکراین

ناتو در زمان جنگ سرد، پس از پایان جنگ جهانی دوم، با هدف مقابله با "خطر شوروی" شکل گرفت. اما چرا وقتی پیمان ورشو ملغی شد، ناتو به حیات خود ادامه داد؟ و نه تنها ملغی نشد بلکه وسیعا توسعه یافت؟ از زمان کلینتون سپس جرج بوش و باراک اوباما ناتو گسترش یافته است و به مرزهای روسیه رسیده است. اوکراین آخرین کشوری است که خواهان پیوستن به ناتو است. از دهه ۹۰ دولت روسیه بمنظور توقف گسترش ناتو با آمریکا و کشورهای غربی مذاکره کرده است؛ آمریکا و دولت های غربی کلیه قول و قرارها و معاهدات فی مابین را زیر پا گذاشته اند.

بر خلاف آنچه ایدئولوگ ها و رسانه ها در بوق و کرنا کردند، پایان جنگ سرد صلح و آرامش و آزادی و دموکراسی به ارمغان نیاورد؛ دنیای "یک قطبی" از همان روز نخست برای برقراری نظم نوین، جنگ پس از جنگ سازمان داد. از حمله به عراق در ۱۹۹۱، تلاش برای فروپاشی یوگسلاوی در دهه ۹۰ که با بمباران بلگراد در ۱۹۹۴ عملا به پایان رسید و تبدیل خاورمیانه و شمال آفریقا به یک ویرانه در قرن بیست و یک محصول دنیای یک قطبی و نظم نوین جهانی بوده است. حفظ و گسترش ناتو در نتیجه خطری جدی برای تمام دنیا است. قدرت های غربی عملا یک جنگ سرد نوین اعلام نشده سازمان دادند. علیرغم آنکه سیستم سرمایه داری دولتی جای خود را به نظم سرمایه داری مشابه کشورهای غربی داد، دوستی با روسیه کوتاه مدت بود. عملا روسیه را بجای شوروی نشانند و همان رقابت ها را در اشکال جدید تداوم بخشیدند. لذا عجیب نیست که روسیه از گسترش ناتو نگران و هراسان باشد و آنرا خطری جدی برای موجودیت خویش تلقی کند. تلاش اوکراین برای پیوستن به ناتو و عدم مخالفت رسمی ناتو با آن، ۸ سال پس از سازماندهی یک کودتا در این کشور توسط دولت اوباما، سرنگونی دولت طرفدار روس و جایگزینی آن با یک حکومت فاشیستی ضد روسیه برای روسیه حکم گاه آخر را داشت. جنگ اوکراین حاصل رقابت های سرمایه دارانه قدرت های حاکم، قلدری و پروواکاسیون آمریکا و غرب است.

"جنگ سرد جدید غرب با روسیه داغ شده است. ولایمیر پوتین مسئول اصلی تحولات اخیر است، اما تکبر و لاقیدی ناتو نسبت به روسیه در ربع قرن اخیر سهم بزرگی در آن بعهده دارد. تحلیلگرانی که به یک سیاست خارجی واقع بینانه و خوددار از جانب آمریکا متعهد هستند بیش از ربع قرن است که هشدار می دهند که تداوم گسترش قدرتمند ترین اتحاد نظامی در تاریخ به سوی قدرت مهم دیگر نتیجه خوبی در پی نخواهد داشت. جنگ اوکراین یک تانید قوی از این نگرانی است". (تد گالن کارپنتر، روزنامه گاردین) این تحلیل یک محقق یا آکادمیسین چپ یا طرفدار روسیه نیست؛ یک متفکر راست طرفدار آمریکا و دنیای سرمایه داری است. حتی کیسینجر یکی از دست راستی ترین سیاستمداران آمریکا علیه گسترش ناتو به مرزهای روسیه و بویژه به اوکراین هشدار داده بود. سند بسیاری موجود است از سیاستمداران و متفکرین طرفدار غرب، آمریکا و ناتو که به دولت آمریکا و رهبران ناتو علیه گسترش ناتو به مرزهای روسیه هشدار داده اند. اخیرا یکی از نمایندگان کنگره آمریکا اعلام کرده است که دولت بایدن خواهان شروع این جنگ بود وگرنه به هشدارها و درخواست روسیه توجه می کرد.

ریاکاری، استناداردهای دوگانه، راسیسم

یکی از چشمگیر ترین محصولات این جنگ تبلیغات دروغین و ریاکارانه دولت ها و رسانه ها و آشکار شدن استناداردهای دوگانه و نژاد پرستی عریان است. تحت لوای دفاع از صلح تبلیغات جنگ افروزانه براه انداخته اند. رهبران ناتو بویژه آمریکا نقش اصلی در شکل گیری این جنگ دارند. این را فقط ما کمونیست ها نمی گوئیم. تحلیلگران و سیاستمداران خودشان گفته اند و می گویند. برای این جنگ مشخص اکنون نزدیک به یک دهه است برنامه ریزی کرده اند در همین یک سال اخیر آمریکا یک میلیارد دلار سلاح به اوکراین داده است. اما در تبلیغات شان روسیه را به یک غول و شیطان بزرگ تبدیل کرده اند و نفرت ضد روسی را دامن می زنند. پوتین را دیکتاتور می نامند و او را به سرکوب و سانسور متهم می کنند و خود به سانسور رسانه های انگلیسی زبان روسی دست می زنند. بایدن صریحا و علنا نه تنها از سرکوب و سانسور رسانه های اپوزیسیون

ترسناک است. ظرفیت ضد انسانی دولت ها و ایدئولوگ های آن برای ما آشکار بود، ولی زمانیکه تمام پرده ها دریده می شود و این ارتجاع و افکار و ایدئولوژی کثیف و ضد انسانی این چنین عریان بجلوی صحنه می آید، انسان از آینده به هراس می افتد.

یکی از نمونه های استاندارد دوگانه برخورد فیفا و سایر سازمان های ورزشی اروپایی یا جهانی است. ورزش را با سیاست قاطی نکنید! جمله ای است که مدام تکرار می شود. بطور نمونه در حمله آخر اسرائیل به فلسطین برخی از ورزشکاران پرچم فلسطین را بلند کردند؛ دوربین های تلویزیون بلافاصله لنز را برگرداندند و آنها مورد انتقاد قرار گرفتند. اما اکنون فوتبالیست ها تی شرت های دفاع از اوکراین به تن کرده اند. پرچم اوکراین را بلند می کنند. فیفا عملاً روسیه را محروم کرده است

یک اتفاق شوک آور اخراج والری گرگیف، رهبر ارکستر فیلارمونیک مونیخ بعلت امتناع از محکوم کردن پوتین است. یک دانشگاه بزرگ میلان تدریس فنودور داستایفسکی را بخاطر روس بودن ممنوع کرده است! و بالاخره یک رویداد کمدی تراژیک؛ ممنوعیت شرکت در مسابقات به گربه های متولد یا تربیت شده در روسیه هم امتداد یافته است!

یک هفته از جنگ می گذرد و این فضای مسموم تمام دنیای غرب را در بر گرفته است. کاملاً آشکار است که برای این جنگ برنامه ریزی شده است. می خواستند که این جنگ سر بگیرد و برایش کار کرده اند. این واکنش های سازمان یافته و هماهنگ محصول همین چند روز جنگ نیست. گسترش ناتو یکی از نتایج بلافاصله آن خواهد بود. هم اکنون سوند و فنلاند اعلام کرده اند که به پیوستن به ناتو می اندیشند. قرار نیست به کمک تسلیحاتی ختم شود. قرار است نظم نوین جهانی به رهبری آمریکا محکم تر شود. قلدن منشی آمریکا و ناتو باید یکبار دیگر تثبیت گردد.

نتیجه جانبی یا بخشی از نقشه عمل؟

این جنگ در شرایط بحران اقتصادی کنونی پس از پاندمی یک نعمت آسمانی برای نظام سرمایه داری و طبقه حاکم است. افزایش سرسام آور قیمت ها، گاز و برق و بنزین و مواد غذایی میلیون ها نفر را به ورطه فقر کشانده است. مردم عادی برای تامین زندگیشان دست و پا می زنند. این جنگ هر نوع اعتراض سازمان یافته را تا اطلاع ثانوی خنثی کرد. تمام توجه ها به اوکراین است و طبقه حاکم و دولت سوت زنان به تبلیغات جنگی مشغولند. بطور نمونه دولت انگیس با یک بحران جدی روبرو شده و بحث سقوط آن در میان بود. با آغاز جنگ تمام این مسائل بایگانی شد. جنگ برای این نظام و طبقه حاکم نعمت است. این سوال پیش می آید که آیا این صرفاً یک نتیجه جانبی دلخواه طبقه حاکم است یا بعنوان فاکتوری در برنامه ریزی جنگ نقش داشته است.

باید کوشید که این جنگ هر چه سریعتر خاتمه یابد. باید کوشید گسترش ناتو را متوقف کرد. گسترش ناتو فقط تهدیدی برای روسیه نیست برای جهان مخاطره آمیز است. ریاکاری و لجن نژاد پرستانه حاکم باید افشاء و طرد شود. باید از گسترش این قهقرای سیاسی-اقتصادی-ایدئولوژیک و فرهنگی جلوگیری کرد. بشریت متمدن و آزادیخواه باید به مخاطرات این جنگ و عواقب هراسناک آن واقف شود و این روند را متوقف کند.

و زندانی کردن رهبر حزب اپوزیسیون اوکراین دفاع کرده بلکه مشوق آن بوده است. باید پرسید قطع دو رسانه روسی تحت عنوان پخش اطلاعات غلط با اعمال سانسور توسط دولت روسیه چه تفاوتی دارد؟ در روز روشن دروغ می گویند، روایت غلط از چرایی این جنگ ارائه می دهند؛ برای گسترش آتش جنگ بسیج شده اند. نه تنها تمام کشورهای عضو ناتو بلکه سوند و فنلاند نیز به اوکراین سلاح ارسال می کنند. دولت آلمان برای اولین بار پس از جنگ جهانی دوم دست به اینکار زده است. اگر قصد پایان جنگ است کافیسیت خواهان اعلام آتش بس شوند، بر سر میز مذاکره بنشینند و قرارداد امضاء کنند که اوکراین به ناتو نخواهد پیوست و "بیطرف" می ماند. اما، نه. مدام دارند آتش تنور جنگ را داغتر می کنند.

گزارشات و تبلیغات راسیستی از جنگ و در حمایت از پناهندگان اوکراینی تهوع آور است. بصراحت می توان گفت که چندین دهه است چنین راسیسم آشکار و عریانی در رسانه های اصلی غربی مشاهده نشده است. انسان متحیر می ماند که دنیا به کدام سو می رود؟ دنیای پس از این جنگ چه مولفه هایی را در خود ادغام خواهد کرد؟ آنچه اکنون قابل مشاهده است یک قهقرای به تمام معناست. به بخش کوچکی از این تبلیغات توجه کنید:

هفته گذشته گزارشگر ارشد سی بی اس از اوکراین این چنین گزارش کرد: اوکراین "جایی مثل عراق یا افغانستان که چندین دهه است در جنگ است، نیست. اینجا کشوری نسبتاً متمدن، نسبتاً اروپایی است."

بی بی سی با دادستان کل سابق اوکراین مصاحبه کرد. او گفت: "وقتی می بینم انسان های اروپایی با چشمان آبی و موهای بلوند هر روز کشته می شوند بسیار احساساتی می شوم." واکنش و پاسخ مصاحبه گر بی بی سی چه بود؟ "کاملاً می فهمم و به این احساس احترام می گذارم."

فیلیپ کوربه، ژورنالیست در تلویزیون بی اف ام فرانسه گفت: " ما در اینجا از سوری هایی که از بمباران دولت سوریه با حمایت پوتین فرار می کنند، صحبت نمی کنیم. داریم درباره اروپایی هایی صحبت می کنیم که در ماشین هایی که مثل ماشین های خود ماست فرار می کنند تا زندگیشان را نجات دهند."

و خبرنگار تلویزیون انگلیسی آی تی وی از لهستان گزارش کرد: "اکنون آنچه به فکر نمی گنجید اتفاق افتاده است. و این یک کشور جهان سومی در حال توسعه نیست. این اروپا است."

گوینده تلویزیون الجزیره گفت: "به آنها نگاه می کنی، طریقی که لباس پوشیده اند، اینها مرفه هستند... طبقه متوسط اند. اینها پناهندگانی نیستند که از خاورمیانه که در حالت جنگی وسیع قرار دارد، می گریزند. اینها کسانی نیستند که از شمال آفریقا فرار می کنند. اینها شبیه افراد طبقه متوسط اند. خانواده اروپایی همسایه."

در نشریه تلگراف دانیل هاتان می نویسد: "اینها خیلی شبیه ما هستند. و همین این واقعه را این چنین شوک آور می کند. اوکراین یک کشور اروپایی است. مردمش نت فلیکس نگاه می کنند. و حساب های اینستاگرام دارند. در انتخابات های آزاد رای می دهند و روزنامه های سانسور نشده می خوانند. جنگ دیگر به ملاقات مردم فقیر و دورافتاده نرفته است."

شرمتان باد! شرمتان باد که با این وقاحت مردم خاورمیانه و آفریقا را تحقیر می کنید. شرمتان باد که به دنیای برده داری بازگشت کرده اید! دیگر حتی صورت ظاهر را هم حفظ نمی کنید. این جنگ کثافت و لجن را به رو آورد. راسیسم خجول را عریان کرد. و این واقعیت

نظام مردها

فریدریش انگلس

اندازه‌گیری مردهایشان، حفظ کنند؛ در حالی که گروه دیگر، متفرق و بی قدرت، باید نه تنها به تعرضات غیر قابل اجتناب بلکه همچنین به تعدیات دلبخواهی کارفرما هم تسلیم شوند: سطح زندگی آنها رفته رفته تنزل پیدا میکند، یاد میگیرند که با مردهایی کمتر و کمتر زندگی کنند، و مردهایشان طبیعتاً به همان سطحی سقوط میکند که خودشان آن را بعنوان سطح کافی قبول کرده‌اند.

قانون مردها بنابراین قانونی نیست که خطی خشک و دائمی ترسیم کند. در حدود معینی انعطاف دارد. در هر زمان (به استثنای دوران کساد شدید) برای هر حرفه‌ای فضای معینی وجود دارد که در حیطه آن، نرخ دستمردها میتواند بوسیله نتایج مبارزه میان طرفین کشمکش تغییر کند. مردها در همه موارد بوسیله چانه‌زنی و معامله تثبیت میشوند و در چانه‌زنی و معامله طرفی که طولانی‌تر و بهتر استقامت کند، بیشترین شانس را دارد که بیش از آنچه برایش در نظر گرفته‌اند گیر بیاورد. اگر کارگر به تنهایی و در انزوا بکوشد خودش با سرمایه‌دار معامله کند، بسادگی مغلوب میشود و مجبور به تسلیم دور از چشم دیگران، ولی اگر تمام یک صنف از کارگران تشکیلاتی قوی ایجاد کنند، پولهایشان را رویهم بگذارند و صندوقی درست کنند که بتوانند که در صورت لزوم در مقابل کارفرمایان با قاطعیت مقاومت کنند، و به این ترتیب بتوانند بعنوان یک قدرت با کارفرمایان طرف شوند، آنوقت و فقط آنوقت، این شانس آن را خواهند داشت که حتی آن حدقلی را که طبق ملاکهای اساسی اقتصادی جامعه کنونی، ممکن است مزد روزانه عادلانه برای کار روزانه عادلانه نامیده شود، بدست بیاورند.

قانون مردها در اثر مبارزات اتحادیه‌ها به هم نمیریزد، بر عکس، بوسیله این مبارزات به مورد اجرا گذاشته میشود. بدون ابزار مقاومت اتحادیه‌های کارگری کارگر حتی آنچه را هم که بر طبق احکام نظام مردها برایش در نظر گرفته شده، دریافت نمیکند. فقط در اثر وحشت از دیدن اتحادیه‌های کارگری است که میشود سرمایه‌دار را وادار به پرداخت همه ارزش بازاری نیروی کار کارگرانش کرد. سند میخواهید؟ نگاه کنید به مردهایی که به اعضای اتحادیه‌های بزرگ کارگری پرداخت میشود و مردهایی که به اصناف کوچک و بیشمار در آن گنداب فلاکت راکد میدهند، در ایست‌اند لندن.

پس اتحادیه‌های کارگری به نظام مردها تعرض نمیکنند. اما بالا و پایین بودن مردها نیست که موجد فرودستی اقتصادی طبقه کارگر است: این فرودستی بر این حقیقت مبتنی است که طبقه کارگر، مجبور است بجای دریافت همه محصول کارش در ازای کارش، به دریافت بخشی از محصول خودش - که مزد نامیده میشود - رضایت بدهد. سرمایه‌دار تمام محصول را بجیب میزند (مزد کارگر را هم از آن میپردازد) زیرا که او صاحب ابزار کار است. و به این جهت تا آن زمان که طبقه کارگر صاحب تمام وسایل کار - زمین، مواد خام، ماشین‌آلات و غیره - و از این طریق همچنین صاحب تمامی محصول کار خود نشده باشد، هیچ گونه رهایی واقعی برای طبقه کارگر وجود ندارد.

در یکی از مقالات گذشته شعار قدیمی و آشنای "مزد روزانه عادلانه برای کار روزانه عادلانه!" را بررسی کردیم و به این نتیجه رسیدیم که عادلانه‌ترین مزد روزانه هم در شرایط اجتماعی کنونی، ضرورتاً معادل است با ناعادلانه‌ترین تقسیم حاصل کار کارگر، که بخش بزرگترش به جیب سرمایه‌دار میرود، و کارگر مجبور است فقط به آن مقدار که او را قادر به حفظ توانایی لازم برای کار و بقای نسلش میسازد، قناعت نماید.

این قانون اقتصاد سیاسی است و یا به عبارت دیگر قانون سازمان اقتصادی کنونی جامعه، که از کل قوانین نوشته و نا نوشته انگلستان رویهم رفته - از جمله مصوبات دیوان عدالت Court of Chancery پر قدرت‌تر است. تا زمانی که جامعه به دو طبقه متخاصم تقسیم شده است - از یک سو سرمایه‌داران، انحصارگران کل وسایل تولید، زمین، مواد خام و ماشین‌آلات؛ از سوی دیگر کارگران، مردم زحمتکش محروم از هر نوع مالکیت بر وسایل تولید، صاحبان هیچ چیز جز نیروی کارشان؛ تا زمانی که این سازمان اجتماعی وجود دارد، قانون مردها قدر قدرت میماند و هر روز از نو زنجیرهایی میسازد که با آنها کارگران را به بردگی محصولات خودشان وا میدارد - محصولاتی که به انحصار سرمایه‌داران در آمده‌اند.

اکنون قریب شصت سال است که اتحادیه‌های کارگری انگلستان علیه این قانون مبارزه میکنند - با چه نتیجه‌ای؟ آیا موفق شده‌اند طبقه کارگر را از اسارت سرمایه - محصول دست خودشان - رها کنند؟ آیا حتی یک بخش از طبقه کارگر را قادر ساخته‌اند که از موقعیت بردگان مزدی به به مرتبه‌ای بالاتر ارتقاء پیدا کنند، که صاحب وسایل تولید خودشان، مواد خام، ابزارها، ماشین‌آلات لازم برای حرفه‌شان، و به این ترتیب صاحبان محصول کار خودشان بشوند؟ همه میدانند که نه فقط چنین نکرده‌اند بلکه هرگز تلاش هم نکرده‌اند که چنین بشود.

از ما به دور که بگوییم چون اتحادیه‌های کارگری چنین نکرده‌اند پس وجودشان بی فایده است. بر عکس، اتحادیه‌ها هم در انگلستان و هم در هر کشور صنعتی دیگر - برای طبقه کارگر در مبارزه‌اش علیه سرمایه یک ضرورت‌اند. میانگین نرخ مردها، برابر است با جمع ملزومات کافی برای باقی نگهداشتن نسل کارگران در هر کشور معین، مطابق با استاندارد زندگی رایج در آن کشور. این استاندارد زندگی میتواند برای طبقات مختلف کارگران، بسیار متفاوت باشد. حسن بزرگ اتحادیه‌های کارگری در مبارزه‌شان برای بالا نگهداشتن نرخ مردها و تقلیل ساعات کار این است که در جهت حفظ و ارتقاء استاندارد زندگی عمل میکنند. در ایست‌اند لندن، اصناف متعددی وجود دارند که کارشان از کار آجرچینان و کارگران آجرچینی تخصصی‌تر نیست و به همان اندازه هم دشوار است، مع‌الوصف آنان نصف مزد اینان را هم دریافت نمیکنند. چرا؟ به این دلیل ساده که یک تشکیلات قوی یک گروه را قادر میسازد استاندارد زندگی نسبتاً بالایی را، بعنوان قاعده‌ای برای

دانلود کنید:

